

مطالعه

# معارف کبیری

نقدی بر مقاله کتاب شناسی

جزوه دوازدهم

نوشته — ص — نواب زاده

نقدی بر مقاله بحث کتابشناسی

کسر که قلم بدست میگیرد و سطور را برد فتری می نگارد و اثری به وجود می آورد به کاری بزرگ دست میزند، آنچه را فرا گرفته و روزگار و حوادث لیل و نهار بد و آموخته و یا با صرف اوقات زیاد از مطالعه آثار دیگر نویسندگان و کاوشگران به دست آورده و در لوح سینه یادداشت و یا به صندوق حافظه سپرده و شاید هم در صدها ورق کاغذ یادداشت برداشته در حروف الفاظ و کلمات ریخته و تقدیم علائقند آن نموده است و این اثر را در هر طرفی ریخته باشد چه سفالین و چه سیمین و زرین، آن کسر که ضعیف متفکر و متجسس دارد بدون توجه بنوع و کیفیت ظرف از ظروف بهره ای که میخواهد و بدنبال آنست می برد. و دقتی که مستعمل بر این آثار است بر گرانقدر و نفیس است و اثر از جان عزیزترش انیم رواست. چه گنجینه ایست از نتایج تجربیات و پژوهشها و دود چراغ خوردن ها و محرومیت کشیدن ها و سیاحت ها و سیر در احوال ملت ها و مدافعه در عطل ارتقاء و تنزل امت ها و ظهور و سقوط دولت ها و مطالعه در نوع و جنس جمادات و نباتات و حیوانات - و و و و و امثال این دانست که از حد احد ابیرون میباشد. و بر این دفتر در سقیقت دافینه شائی است از جواهر علوم و

موسسه ملی مطبوعات امری

۱۳۲ بدیع

تجارب دانشمندان و متفکران و محققان و در مثل مانند سفره ای است که گسترده شده و در آن انواع و اقسام اطعمه و اشربه می باشد و کسی که بر این سفره وارد شود و مأكولات متنوعه مشروبات مختلفه در ظروف رنگین و اوانی زرین و سیمین و بلورین ببیند - سرگردان می ماند که دست بسوی کدام دراز کند اگر یکی باشد که اسامی هر یک از آن اطعمه و اشربه را برایش بگوید و جنس و مواد ترکیه هر کدام را برای او تعریف نماید اوصاف و خواص هر غذائی که مناسب طبع و باب مزاج خود میدانند انتخاب نماید بهمین نحو کسی که در کتابخانه ای وارد میشود و انواع و اقسام کتب و رسائل و جزوات و جلدهای پرزرق و برق می بیند اگر راهنمایی نباشد که موضوع یا موضوعهای هر کتاب را برایش شرح دهد نخواهد توانست کتابی که مقبول و دلخواه خود میداند باسانی انتخاب کند . این مقدمه طولانی را برای آن آورد تا هر کس بر فواید و محسنات ( بحث کتاب شناسی ) که اخیراً اهل ادب و ارباب قلم شروع کرده اند آگاه شود و بداند که اینان که این باب را بوجه صاحبان ذوق و اهل مطالعه گشوده اند کارشان بر بزرگ و در خور بسی تمجید و تحسین است . چه بسا خواننده که مدت ها کتاب ها را زیر و رو کرده و نتوانسته کتابی را بدست آورد که ذوق متعطر و طبع متفحص او را اقناع کند و یک سره قیاس کتاب خواندن را زده و همه اهل قلم را متهم بآن داشته که او را با به مطالبی سیاه میکنند که خواندن آن تباہ کننده عمر و تلف

کننده وقت است ، آنها که در بحث کتاب شناسی وارد شده اند - هدایت اهل مطالعه را بر عهده گرفته اند . ولی این فواید و محسنات وقتی بر این قبیل بحث ها مترتب میشود که شخص باحث خود خالی از هر گونه غرض باشد و صرفاً حبویغرض قلم او را تلفزند چه این بحث باید مرآت باشد که چهره کتاب را چنانکه هست بنمایاند پیدا است اگر این مرآت به غرض ناز و اوجب بیجا آلوده شود چهره مقصود در آن مرئی نباشد . در این حال باعث انحراف فکر و رأی علاقمندان شده است . مثلاً شخص که ادعا دارد " محیط " برفنون ادب و اصول علم و حکمت است تحت عنوان ( بحث کتاب شناسی ) در مجله گوهر شماره ۵ سال ۳ سخنانی چند درباره تاریخ جدید و قدیم پرداخته و افسانه مطابق میل و سلیقه خویش (۱) ساخته اند ایشان در مقاله خود نوشته اند که برای نهضت بابیه " کتابی بی نام از مولفی گمنام ۱۱۱۱ انتشار یافته و یک سطر بعد از آن این مؤلف گمنام را یک

(۱) در مجله وزین گوهر ( شماره پنجم سال سوم - مرداد ماه ۱۳۵۴ ) مقاله ای تحت عنوان ( کتاب شناسی - تاریخ قدیم و جدید ) از نویسندگانی بنام مندرج بود که خلاصه آن این است : کتابی خطی از بابیه یافته اند که نه نام آن معلوم است و نه مؤلف و محرر آن مشخص و معین میباشد و انرا چنین وصف کرده اند کتابی بی نام از مولفی گمنام و بدون ذکر هیچ دلیل و مأخذ و شاهد و قرینه ای احتمال داده اند که نویسنده آن اصفهانی و شاید

• نفر " اصفهانی " البته باقید " ظاهرا " بدون ذکر قرینه ای برای اظهار این قید معرفی نموده است. احتمالا " بلکه میتوان گفت محققا " نظر او در اینکه مؤلف کتاب اصفهانی است به استناد به نامه ای بوده که برون انگلیسی میگوید میرزا یحیی ازل در جواب مرقومه او نوشت و مرحوم میرزا محمد خان قزوینی در مقدمه مفصل

بقیه از صفحه قبل

حاجی محمد رضا تاجیر اصفهانی باشد و کتاب مذکور که در سال ۱۲۷۰ هجری قمری در بغداد تألیف شده تا سال ۱۲۹۰ هـ ق تنها مرجع تاریخی بابیه در آثار قلمیه آنها بوده است و از سال ۱۲۹۰ به بعد این کتاب مورد اصلاح و تلخیص قرار گرفته و شخص و یا اشخاصی آن کتاب را برداشته اند و در آن تغییراتی داده و اصلاحاتی وارد کرده اند و در کیفیت تازه ای که تلخیص کنندگان و مصلحان به آن کتاب داده اند کتاب مذکور نام ( تاریخ جدید ) بخود گرفته است یعنی اول " تاریخ قدیم " بوده و بعد در اصلاح و تلخیص ( تاریخ جدید ) نام یافته است و هر کس از نویسندگان بهائش تاریخی در کیفیت احوال بابیه و بهائیه نوشته مبنی و مأخذ آن همان کتاب بی نام بوده است نهایت هر یک حک و تنبیرواتی در آن وارد کرده اند ( و آنچه در این مقالت جالب توجه است اینکه آن کتاب خطی را که برون انگلیسی و علامه محمد محمد قزوینی با صرف اوقاتی و برپا کردن هیاهو و جنجال بنام

ویر آب و تابی که بر نقطه الکاف نوشته و مقدمه را از وی مقدمه طولانی تر کرده ، آورده است ازل در آن نامه در جواب سئوال برون در مورد استعمال از صحت یا عدم اصالت کتابی که بعد بنام نقطه الکاف با هیاهو و جنجال انتشار داده نوشته است -

بقیه پاورقی از صفحه قبل

نقطه الکاف انتشار داده اند منسوب به حاجی میرزا جانی کاشانی نمیداند و غالب تر آنکه تا این کتاب بی نام رانیافته بود خود شرم تاریخ قدیم را که مبنی و مأخذ حک و اصلاح مؤلف تاریخ جدید بوده همان تاریخ منسوب به حاج میرزا جانی می شمرده است ( و همین اندازه در شناساندن این کتاب بی نام کافی شمرده است بعد عنان قلم را از بحث کتاب شناسی به ذکر حوادث و وقایعی که بعد از سال ۱۲۷۰ یعنی پس از اتمام کار تألیف کتاب مذکور رخ داده و طبعا نمی تواند بدان کتاب و بحثی که مقاله نگارش شروع کرده ارتباط داشته باشد معطوف میدارد و میگوید بابیه چون از ایران به بغداد هجرت کردند در آنجا تبعیضت ایران را ترک گفتند و در سایه حمایت والی بغداد درآمدند و در اثر این حمایت آن نویسنده گمنام تاریخ بی نام جرئت پیدا کرد که مخالفان خود را با اوصاف زننده یاد کند و در حقشان نفرین و طلب عذاب نماید و بابیه در بغداد با بغض از شاهزادگان ناراضی قاجار که در بغداد بحالت نفی و تبعید بسر

بود و بعد هم در آن جرح و تعدیل کرد و آن تاریخ قدیم بی نام  
 و صاحب گمنام آنطور که مقاله نگار از آن توصیف کرده و ما آنرا  
 ندیده ایم و این تاریخ جدید که وصفش را از ابوالفضائل شنیدید  
 و دیدید چه ارزشی دارند که کسی درباره آن بحثی کند و مقالاتی  
 نویسد مگر آنکه او را مقصدی دیگر باشد و مقاله نگار ادعا دارد که چون  
 سخن از این بمیان آمده که مینا و ما خذ تاریخ جدید جزوه ای  
 بوده که بنام حاج میرزا جانی شهرت داشته " این نکته پرفسور  
 برون را وارد کرد که بعد از دست یافتن به نسخه کتابخانه  
 پاریس از متن تاریخ مذکور انرا به حاجی میرزا جانی منسوب دارد "  
 باید گفت ادوارد برون و مرحوم میرزا محمد خان قزوینی با قاطعیت  
 هر چه تعاملمیگفتند که در نسخه خطی که در کتابخانه پاریس بدست  
 آورده بودند تألیف حاجی میرزا جانی است ( و حقیقت مسئله  
 آنکه آن دو نسخه هائی محرف بوده و قبلاً رجال از لیه باتیانی قبل  
 انرا به کتابخانه پاریس فرستاده بودند تا بگویند این دو نسخه  
 بدون اکثر و تقلیل و تحریف و تغییر از ایران خارج شده و دست  
 نخورده کتابخانه پاریس سپرده شده است ) و مرحوم میرزا حسین  
 همدا نی انرا بکلی نسخ و مسح کرده است و در مقدمه نقده الکاف  
 نوشته اند که کتاب حاج میرزا جانی را که بدست آورده اند  
 " دارای منتهی درجه اهمیت و فوق العاده مطبوع و مفید است "  
 اما مقاله نگار که تاکنون در این مورد با آنها هم آواز و همراز  
 بوده میگوید دلائلی مبنی بر سلب انتساب تاریخ قدیم به حاجی

میرزا جانی دارد. و این همان مطلبی است که ما بعد از انتشار  
 نقطه الکاف کرارا گفته ایم و نوشته ایم ولی همه کسانی که بنحوی  
 از انتشار آن منتفع بوده اند بدون آنکه ما ابد از آن متضرر باشیم  
 انرا مورد توجه قرار نداده بدون هیچ دلیلی انتساب نقطه  
 الکاف را به حاج میرزا جانی تأیید و تسدید میکردند .  
 عده ای میدیدند که در نقطه الکاف زکری از استخلاف میرزایحی  
 ازل از جانب حضرت نقطه اولی است و این از موارد تحریف  
 و یا اکثر و سبب عمده طبع و انتشار آن بود چون به خیال واهی خود  
 تصور مینمودند بر تضعیف دیانت بهائیه اثر میگذارد چشم  
 خود را از این دلائل که حالا اقامه میکنند بسته باشند هر چه  
 بیشتر در اصالت و تعلق آن بهمان صورت به حاجی میرزا جانی  
 تکیه و کوشش میکردند .  
 کتابی که مقاله نویسنده مورد بحث قرار داده شبهه ای نیست که در  
 بعد از تألیف و تدوین نشده چه بقول خود او یک طرف قضیه  
 که میرزایحی ازل باشد آن هم طرف منتفع ( با اینکه در سنین  
 اقامت در بغداد هنوز با برادر ارشد و مرهون ارجمند خود یعنی  
 حضرت بهاء الله در نیفتاده بود و حضرت بهاء الله نیز برای حفظ  
 وحدت جامعه بابیه او را تقویت و تشهیر میفرمودند و ازل هم  
 پاس احترام آنحضرت نگاه میداشت دیدیم که گفت " غیر از  
 او یعنی حاج میرزا جانی کسی تاریخ ننوشته و دیگری در بغداد  
 خیال نوشتن داشت مانع او شدند تا زمانی که ازل در ماغوسا

قرارگرفت تصریح مینماید که غیر از حاجی میرزا جانی کسی در بغداد  
 و جای دیگر تاریخی ننوشته است و بهیچ وجه نمی توان باور  
 کرد که یکنفر موثمن مطلع بابی تاریخی در بغداد بنویسد و ازل  
 از آن بی خبر بماند و دلیلی هم بر کتمان آن از طرف ازل در دست  
 نمی باشد در تاریخ بهائیة هم اشارتی بتدوین تاریخ در ایام  
 بغداد از جانب کسی نشده است و مسلم است که در آن جمیع  
 بابیه که در بغداد بودند و اندک اگر کسی خیال نوشتن تاریخ میکرده  
 کم و کیف قضا یا حوادث را لابد از مطلعین و کسانی که در جریان  
 وقایع بوده اند استخوان مینموده چه هیچ کس نمی توانسته در همه  
 حوادث شرکت داشته و جریانات را هم بچشم خود دیده باشد  
 بنابراین تدوین تاریخ نمی توانست مخفیانه انجام پذیرد  
 در اینجا این جمله را هم باید یاد آور شد که سخنان مقاله نگار  
 از "مهاجرت و اقامت جمعی بابیان در بغداد" آنطور که او  
 نوشته اساس ندارد قضیه این است که بعد از واقعه اخیر شوال  
 ۱۲۶۸ هجری قمری و سوء قصدی که بجان ناصرالدین شاه  
 شد، حضرت بهاء الله که همان ایام از سفر عتبات مراجعت  
 نموده و جمعفر قلیخان نوری به نیابت از برادر خود میرزا آقاخان نوری  
 صدراعظم از آنحضرت در افجه پذیرائی میکرد، گرفتار گردید و در  
 سیاه چال طهران محبوس شد با وجود آنکه براءت ساحت  
 آنحضرت از این اقسام مسلم گردید جمیع اموال حضرتش منتهی  
 و خانه اش مخروب و به بغداد نفی و تبعید شدند و از سر کشتار

فجیع بابیه در آن واقعه که انعکاس نامطلوب در جراید غرب و افکار  
 اروپائیان یافت و امر ناصرالدین شاه بر قلع و قمع بابیه در همه بلاد  
 و دیار و قتل و تهمی توأم با قساوت و شقاوت که از این ضایفه در همه  
 جا روی داد و مخصوصاً آن فجایعی که در شیراز گشود و سرهای  
 جمعی از مقتولین را بر نیزه کرده میخواستند برسم هدیه به از الخلافه  
 ببردند و قباحات و شناعت آن برحکام ست مکران روزگار مکتوم نمانده  
 مانعت کردند بفرکس توانست از دست آدم کشان و چپاول گران  
 بگریزد و جانی بدربرد رهسپار بغداد شد و باین طریق جمعی از  
 بابیه از هستی ساقط شده و جان بدر برده در بغداد گرد آمدند  
 مسئله بدان صورت نبوده که بابیان در ایران در رفاهیت بوده و  
 در بستر راحتی و امنیت غنوده ترك وطن کرده به بغداد هجرت  
 نمایند.  
 خلاصه به موضوع رجوع نمائیم گفتیم که در ایام اقامت بابیه در  
 بغداد و بطوری که ازل تصریح کرده حتی تا ورود او به ماغوسا اطلاع  
 از کتاب تاریخ مدون در بغداد در دست نبوده و مقاله نگار هم  
 بدین نکته اشاره کرده میگوید (قرینه مینماید که در تاریخ ۱۹۱۰  
 میلادی ۱۳۲۸ نسخه ای از متن تاریخی تألیف ۱۲۷۰-۱۲۷۰  
 در دسترس هیچکدام از روسا ازلی و بهائی در ماغوسه و حیفا و  
 عکا نبوده) و اشارتی هم بنوع طعن و استهزاء نموده که ایمن  
 عدم اطلاع روسا ازلی و بهائی از این متن تاریخی از غفلت  
 آنان هر دو دسته بوده یعنی اگر يك نفر بابی در خانه خود نشسته

رجال دولت قرار گرفته و در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا در عد ملتزمین رکاب بوده بعد از مراجعت از این سفر چندی در طهران بسبب انتساب بیابیت گرفتار زندان گشته و بعد از استخلاص در دفتر مانگی زردشتی که نماینده پارسیان هند در ایران بوده و در دستگاه دولت آن روز نفوذی تام و تمام داشته سمت محرر و یافت و مانگی که او را مردی ادیب و کاتبی توانایافت و میدانست که اگر بیابیت معروف نبود هرگز کتابت در دفتر او را نمی پذیرفت احترام او را مرعی میداشت . وقتی مانگی از او و محمد اسمعیل خاز زند که مذ هب زردشتی داشت و نویسنده قابل بود خواهرش کرد که هر کدام کتابی را تصنیف نمایند میرزا حسین کتاب خود را در حاله بابیه نگارد و محمد اسمعیل زند کتاب خود را در شرح احوال سلاطین عجم مشتمل دارد میرزا حسین عمدانی برای تألیف کتاب خود از جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی استمانت میجوید و میگوید که چون هنوز تاریخی مبسوط در وقایع بابیه نوشته نشده و آنچه را که سپهر کاشانی و رضاقلیخان عمادیت نوشته اند افتراء و کذب محض است او را در تدوین تاریخ مذکور معاونت فرمایند ابوالفضائل باو میفرمایند که تاریخی از حاجی میرزا جانی کاشانی در دست احباب هست نهایت چون او مردی تاجر بوده و قن تاریخ نویسی را نمی دانسته در تحریر وقایع و حوادث شهر و سنین را مذکور نداشته و باور اعمنائی مینمایند که وقایع از تاریخ حاجی میرزا جانی بنویسد و تاریخ شهر و سنین را از نسخ التواریخ و روضة الصفا اخذ نماید و باین قناعت نکرده بعد از اتمام هر جزو کتاب انرا نزد حاج سید جواد

کریلائی که از آغاز طلوع نقطه اولی تانفی حضرت بهاء الله بمکا بادستان همراه بوده و از وقایع و حوادث نیک خبیر و آگاه است ببرد و قرائت کند تا اگر خطا و اشتباهی در آن باشد تصحیح فرماید . بعد میرزا ابوالفضل می نویسد که مانگی نگذاشت میرزا حسین مرحوم تاریخ خود را بدان گونه که بوی راهنمایی کرده بود مدون دارد بلکه مانگی میرزا حسین را بر آن داشت که هر چه بد و املاء کند او به قید انشاء در آورد معذک مانگی بعد از اتمام کار در آن جرح و تعدیل و اکثر و تقلیل کرده تاریخی این چنین بوجود آمد که گفته شد و بعد هم کتاب بی علم و نویسندگان بد خط هنگام افتتاح به خیال خود در آن تصرف هائی نمودند و تاریخ مذکور بقول جناب ابوالفضائل بصورتی در آمد که " هر نسخه آن مانند صور منسوخه و عیاکل منسوخه بنظر میآید بحدی که نسخه صحیحسه از آن نتوان یافت مگر خط مورخ بدست آید و گرنه اعتماد نشاید " مقاله نویسنده و ن توجه بهممه این نکات همین که در نامه ابوالفضائل اسمی از حاج میرزا جانی و تاریخ او دیده اینطور صلاح دانسته که بنویسد مبنی و مأخذ حگ و اصلاح تاریخ جدید ، تاریخ حاج میرزا جانی بوده است و اقتباس از تاریخ حاجی میرزا جانی را هم به حگ و اصلاح آن تعبیر نماید و دیدیم که مانگی جسی مانع از آن شد که میرزا حسین عمدانی نسخه ای از تاریخ حاجی میرزا جانی را بدست آورد و به شیوه ای که ابوالفضائل راهنمائیش کرده بود تاریخ خود را بنویسد و آنچه را هم نوشت املاى مانگی جسی

يك نفر اصفهانی نوشته است . اگر مقصد حاجی محمد رضا تاجر اصفهانی باشد که مدتی در حبس انبار بوده و بعد شهید گردیده گمنام نمی تواند باشد . این حاجی محمد رضا اصفهانی اصلاح‌گاشانی و از تجار معروف و مشهور بوده و در اصفهان و بغداد و غیره مأمور تجارت داشته و بعضی اوقات را در بغداد بسر میبرد است . او شبی در عالم رویا حضرت صاحب العصر و الزمان را در حرم حضرت سید الشهدا علیه السلام مشاهده مینماید که با جمالی نورانی در حالی که اشک از دیدگانش جاری است زیارت میخواند و با و اظهار عنایت فرموده با خود او را بسفر حج میبرد .

یکسال بعد از این رویا در حرم سید الشهدا نقطه اولی را با همان جمال و حال زیارت که در خواب دیده بود مشاهده کرد ، دل با آنحضرت بیاخت و در سفر حج همراه آنحضرت بود . نویسنده در سال ۱۲۶۶ گرفتار گردیده مدت ۱۵ روز در حبس انبار افتاد و با بذل چهار هزار تومان خلاص شد و در سال ۱۲۶۸ مجدداً گرفتار گردید در مذبحه عمومیه آنسال بشهادت رسید

و جمیع اموالش بفارت رفت و این حاجی محمد رضا اصفهانی در سال ۱۲۷۰ در این جهان نهوده که تاریخ بنویسد . تا این جا ملاحظه فرمودند که مقاله نویس مستندش در آنچه نوشته قسمتی از نامه میرزا یحیی ازل است که در جواب برون نگاشته و اشاره ای باین مأخذ و منبع نکرده است . صاحب مقاله درباره این کتاب نوشته است " تا سال ۱۲۹ -

تقریباً بی آنکه به نویسنده مشخص نسبت داده شده باشد تنها مرجع تاریخی این گروه در میان آثار قلمیه ایشان شناخته میشود . در آثار قلمیه بابیه تا سنه ۱۲۹ هجریه چه آنها که منتشر است و چه آنها که بعلی منجمله منع انتشار آثار بابیه نشر نیافته کوچکترین ذکری و اشاره ای به این کتاب بی نام و مؤلف گمنام نیست البته مقاله نویس که تمام مطالبش خیالی نیست لابد در اثری درباره کتاب مذکور اسمی و ذکری دیده است و برای روشن شدن از همان نام آن اثر را مذکور خواهد داشت و یک تاریخی که بی نام و نویسنده گمنام باشد چگونه توانسته مرجع قومی قرار گیرد و به مندرجات آن استناد شود ؟

مقاله نگار می نویسد " در اصلاح و تلخیص و تحریر تازه ای که از این اثر پس از سال ۱۲۹ هجری به وسیله یک یا چند نفر صورت گرفته و بدان کیفیت تازه و نام تاریخ جدید داده شده سخن از حاجی میرزا جانی کاشانی و تاریخ او برای مبنی و مأخذ این حک و اصلاح جدید بمیان آمده است " مستند این قول مقاله نگار جوابی است که جناب ابوالفضائل به سؤال برون درباره مصنف تاریخ جدید نوشته اند و تمام آن در مقدمه " نقطه الکاف آورده شده است .

ابوالفضائل در آن نامه می نویسد که مصنف تاریخ جدید مرحوم میرزا حسین همدانی است که جوانی بوده از منسوبان رضاخان پسر محمد خان ترکمان از شهدای قلعه شیخ ظهیرسی . خطی نیکو و در صنعت انشاء دستی داشته و بهمین مناسبت مورد توجه



تاریخ که اشاره فرموده بقرائن باید از حاجی مرفوع شمید بوده غیر از او کسی تاریخ ننوشته دیگری در بغداد خیال نوشتن داشته و لابد نام حقیر در آن میان نوشته میشد بعضی مانع او شدند حاجی محمد رضا نام از این قبیل اشخاص در این امر بوده اند. ولیکن حاجی محمد رضا تاجر اصفهانی در همان سنوات تانزدیک افتاد یا آنکه قدری کم و زیاد در انبار محبوبش شده در کشتن او اقدام

بقیته پاورقی از صفحه قبل

میدردند جبهه متحده ای تشکیل دادند و دست به ترور آدم کسی زدند تا آنکه میرزا حسین خان مشیر الدوله به سیفارت ایران در اسلامبول رسید و موجبات انتقال سران بابیه را از بند به اسلامبول فراهم آورد و آنکه بر حضرت بهاء الله بعد از پنجاه سال تجربه معلوم گردید که قادر به مقابله با ناصرالدین شاه نیست ما در وجهت اظهار تبعیت با و نامه ای نوشت و نامه مذکور پس از ۲ سال در پایان مقاله سیاح مذکور گشت و آنحضرت تحت تأثیر نوشته های اخوند زاده و مکاتیب کمال الدوله و جلال الدوله و اصلاحات میرزا جعفر خان مشیرالدوله و جریانات ملکی واقع شدند و مطالبی تازه بیان داشتند.

نموده بودند بالا حره گفتند خودش در شب اول خود را تسلف نموده به ریسمان حلق خود را بسته شهید شده بود. این شیوه نگارش ازل است که همیشه ابتدا در م از مظلومیت میزند و بعد افترا تی وارد مینماید و حوادث تاریخی را تقلیب میکند ما باین کارند اریم مراد این است که مقاله نویسن مورد بحث دیده است که ازل می نویسد در بغداد کسانی میخواستند اند تاریخ بنویسند دیگران مانع شده اند و یکی از آن کسان حاجی محمد رضا بوده که خواسته تاریخی بنویسد و او را مانعیت کرده اند و بعد ازل ذکر از حاجی محمد رضا تاجر اصفهانی که با حاجی محمد رضای اول ارتباطی ندارد بعیان میآورد (اگر وقت شود این مطلب کاملاً روشن میشود) اما مقاله نویسن یا طفت نشده یا جاهل - العارف فرموده تا آنچه میگوید مستند به مد رکی باشد تکیه قلمسزن مقاله بر این که آن کتابی نام نویسنده گمانش آنرا در بغداد در ۱۲۷۰ نوشته بطوری که دید نامه ازل است که نوشته بسود "..... دیگری در بغداد خیال نوشتن داشت" می بینید که ازل میگوید دیگری خیال نوشتن داشت اما مقاله نویسن به ایمن خیال صورت حقیقت میدهد و چون در نامه ازل اشاره بسوده که از جمله کسانی که خیال نوشتن تاریخ داشته حاجی محمد رضا بوده و بعد هم صحبتی از حاجی محمد رضا تاجر اصفهانی بعیان آورد مقاله نگار از جمله مذکوره در نامه ازل کلماتی گرفته و بهم پیوند داده و نوشته اند آن تاریخ بی نام را در بغداد

دیده و شنیده بودند برشته تحریر کشیده اند. آنچه آنها نوشته بودند هر کس مجالی یافته و نقطه امنی دیده نسخه ای از آن بر او خوب استنساخ کرده است و چه بسا اشخاص بوده اند که در این استنساخ آنچه بنظرشان اصح آمده وارد کرده اند و در این جرح و تعدیل و حک و اصلاح ها مقصدشان تحریر وقایع بط صحت بوده لا غیر. و ما امروز نسخه های از همان تاریخ حاج میرزا جانی و دیگران مثل تاریخ وقایع قلعه طبرسی به قلم میرزا ابوطالب شه میرزادی که خود در آن ملحمه شرکت داشته و تاریخ میمه و تاریخ سمندر قزوینی و تاریخ ملا جعفر قزینی و غیرها در دست داریم و این تاریخ حاجی میرزا جانی را بدلیلت حضرت عبدالبهاء جل شانه که فرموده بودند تاریخ مذکور قطعاً و مسلماً موجود است بدست آوردیم و این نکته اخیر را از آن رو با آورش دیدیم که مقاله نگاریدند از وجود همچو تاریخی غفلتی نبوده - نهایت ظلم و بیاد بحدی بوده که اگر در خانواده های اثری آثار این امر وجود داشته در محل های مطمئنی مخفی نموده و بیشتر بازماندگان قدما از وجود چنین آثاری در منازل خود بی اطلاع بوده اند و چه بسا نسخی از آثار مهمه در جریان حوادث از حرق و هدم منازل و چپاول اموال از بین رفته است باری - دسترسی بیک نسخه صحیح از تاریخ حاجی میرزا جانی - به سهولت میسر نبوده و اینک که نسخه ای اصیل و صحیح از کتاب مزبور بدست آمده جمیع موارد تحریفی که بدست از لبها در آن -

انجام شده معین گردیده است. ناگفته نماند که در آن سنسین مظلمه اولیه هر چه رایك نفر در کمال صداقت و امانت هم نوشته خالی از نقص نمی تواند باشد چه آن يك نفر در جمیع جریانات که در نقاط مختلفه و اوقات متفاوته - متقارنه اتفاق می افتاده نمی توانسته حاضر باشد و لابد کیفیت خیلی از حوادث را از دیگران شنیده است و محقق است که ناقلین يك قضیه را از نظر اجمال و تفصیل مثلاً بیک نوع بیان نماید - چنانکه می بینیم و می دانیم که ارباب تواریخ و سیر شرح يك واقعه مخصوصه را بصور مختلفه مذکور داشته اند و ممکن است حاج میرزا جانی قضایا را از شخص یا اشخاص معینی تحقیق کرده و نوشته باشد و دیگری بعد از او همان قضایا را از کسانی دیگر بصورت کامل تر و دقیق تر استماع کرده و برشته تحریر آورده باشند و این مطلب که از امور عادی و معموله است نباید چنین تعبیر کرد - که مورخ لاحق، تاریخ مورخ سابق را گرفته و در آن حک و اصلاح و جرح و تعدیل کرد و یا تصرفات غیر ضایع در آن نموده است. هر دو حوادث را با کمال صداقت و امانت و صحت نوشته اند نهایت - ممکن است دامنه تحقیقات مورخ دوم گسترده تر بوده و یا مجال تحقیق از افراد بیشتری یافته و لذا مطالب را با تفصیل بیشتری نوشته است و در اصل حوادث و کلیات وقایع جز اختلاف لفظ و عبارت تفاوتی بین تواریخ موجوده از قدیم و جدید نیست. و ما وقتی مقدمه نقطه الکاف را که محقق کامل و ادیب فاضلی چون محمد

و اوراقی در تاریخ بایسته نوشته برزعمای بهائیه فرض و لازم بود که از طریق علم غیب بدان وقوف یابند و به تصور مقاله نگار چو در ندانسته اند که فلان بابی اصفهانی جزوه ای در تاریخ بایسته نوشته غفلت ورزیده اند و از همه شگفت آورتر آنکه نویسنده مقاله خود در بیان این مسئله خالی از غفلت نبوده چه بطوری که دیدیم در اول مقاله نوشت کتاب مزبور ( تا سال ۱۲۹۰ هم تقریباً همی آنکه به نویسنده مشخص نسبت داده شده باشد تنها مرجع تاریخی این گروه در میان آثار قلمیه ایشان شناخته میشود ) خلاف حقیقت گفته است مقصود این است در آن سنوات نفوس تاریخی که یگانه مرجع بایسته تا سال ۱۲۹۰ بوده و در آثار قلمیه آنها مرجع تاریخی شمرده میشده چگونه رؤساء ازلی و بهائی از وجود آن بی اطلاع بوده اند ؟

هر کس این جملات متناقضه را بخواند بخوبی میفهمد که نویسنده مقاله جانب انصاف را فرو گذاشته است در آن ایام که فقط ده سال از ظهور نقطه اولی گذشته بسیاری افراد و اشخاص حیات داشته اند که در بیشتر قضایای حادثه خود حاضر و ناظر بوده اند مثل حاج سید جواد کربلایی که حتی شاهد حرکات و سکنات نقطه اولی در ایام طفولیت بوده و حکایاتی از حالات طفولیت آنحضرت را نقل نموده و بعد از اظهار امر مدت ها در شیراز مأنوس نقطه اولی بوده و در بغداد با ازل و حضرت بهاء الله الفت داشته است و این همان کسی است که کبار ازلیه اصراری بلیغ دارند که بر طریقت ازلیه شکی میکرده و حال آنکه او تا آخرین دقیقه

حیات بر ایمان به حضرت بهاء الله باقی و ثابت بوده و ازل و ازلیه را به چیزی نمی شمرده و میرزا آقاخان سردسیری کرمانی که در تقویت طریقه ازلیه و تضعیف و تزییف دیانت بهائیه کوششهایی میکرد برای آنکه به کتاب هشت بهشت خود اهمیت بدهد و خواننده ای برای آن دست و پا کند نوشت که محتوای کتاب از افکار حاج سید جواد کربلایی است که بدوالقا کرده و او در قوالبالفاظ و کلمات ریخته است و از مهملاتی که بهم بافته بود هر کس فهمید که خلاف حقیقت گفته است مقصود این است در آن سنوات نفوس امثال حاج سید جواد و ملا صادق مقدس خراسانی که در عداد سه نفری بود که موقع مراجعت نقطه اولی از مکه و اقامت در بوشهر آنها در شیراز حسب امر آنحضرت امر جدید را اعلان داشتند و او بر ماندند ای اشهد ان علیاً قبل نبیل باب بقیه الله بلند نمود و در اکثر مراحل خطیره داخل شد و حاجی میرزا محمود فروغی و شیخ ابوتراب شتهاردی حرف حق و ملا باقر حرف حق و ملا باقر حرف حق و حاج محمد رضا شه میرزادی ملقب با سم عدل و شیخ حسن زنوزی که هنگام حبس نقطه اولی در قلعه ماکو در پائین کوه در بیفوله ای نشسته واسطه تقدیم عرایض دوستان و ارسال توابع مبارکه با اشخاص و نقاط بود و میرزا حیدر علی اردستانی و کثیر من امثالهم که همریک کتاب تاریخی ناطق بودند حیات داشته انوشح حوادث و جریان وقایع ایام اولیه بوسیله همین اشخاص بدیگران انتقال یافته است و در آن سنین با وجود این نفوس نیازی بتاریخ صامت نبود و استو مسلم هم داریم که حاجی میرزا جانسی و معدودی دیگر آنچه

محمد قزوینی برشته تحریر کشیده ، ملاحظه مینمائیم غرق تعجب و حیرت میشویم که گونه از فکر و قلم چنین افرادی این قبیل سخن و کلمات و عبارات تراوتر یافته است در مقدمه مذکوره چنین آورده که " صاحب تاریخ جدید ، کتاب حاج میرزا جانی را بکلی نسخ مسخ کرده است و باندازه ای جرح و تعدیل و تصرفات مفرضانه در آن نموده که بکلی حقیقت تاریخ دوره اولی بابیه در پرده مانده است " و بعد نمونه هایی از این جرح و تعدیل و تصرفات مفرضانه را چنین شرح داده اند " در بیاجه کتاب را ( یعنی نقطه الکاف ) که از صفحه ۱ - ۹۶ از این متن حاضر است و پیش از ثلث کتاب میشود بکلی حذف کرده و بجای آن در بیاجه مختصر از خود که حکمت و فلسفه آن کمتر و عقل و حس نزد یکتراست - گذارده ) نمیدانم منظور دواستاد عالیقدر از القاء این فکر و تدبیر این مطلب چه بوده آیا تاریخی که حاج میرزا جانی نوشته بوده و عبارة هم از قبیل وحی منزل و لن یتغیر ولن یتبدل میسر شده و تا در نیاباتی است مفرکسر بدو اند تاریخی درباره نهضت بابیه بنابر این الزام را دارد که حوادث را با عمان الفاظ و عبارات نقطه الکاف بنگارند و حتی حق ندارد که مقدمه ای بر کتاب خود موافق ذوق و میل خویش بنویسد . آیا این اختصاص بمورخین بابی و بهائی را و بیاتمام مورخین مسیحی و مسلمان هم این رویه را دنبال کرده اند و در مسیحیت اول کسی که قلم بدست گرفته و تاریخی نوشته لا حقیقاً يك ذره از نوشته او عدول نکرده و همه مورخین بعدی لفظاً و عبارة همان چیزهائی نوشته اند که مورخ اول نگاشته بوده ؟

اگر واقعه اعقیده برون این بوده چرا در باره متی و لوقا و مرقس و یوحنا که در اناجیل منسوبه بخود حوادث و وقایع دوره اولیه مسیحیه را با اختلاف عبارت و تفاوت از نظر اجمال و تفصیل نوشته اند چیزی نگفته و ایرادی ننموده اند ؟ حاج میرزا جانی تاریخی نوشته و بعد از او میرزا حسین همدانی تاریخی دیگر نگاشته است آیا شصت و اخیر با اعتقاد جناب قزوینی مجبور بوده که تاریخ خود را با همان در بیاجه نقطه الکاف شروع کند ؟ و بعد خواهیم دید که مقاله نگار هم همین تحکم را بمورخین بعدی کرده است و از جمله موازید دیگر تحریف و تصرفات مفرضانه این نوشته اند که خوارق عاداتی که در نقطه الکاف به نقطه اولی نسبت داده شده در تاریخ جدیدی زکری از آنها نیست . اولاً این آقایان که به حقیقت حضرت نقطه اولی از عیان ندارند چرا باید از عدم ذکر خوارق منسوبه آنحضرت در تاریخ جدید ناراحت شوند ؟ ثانیاً نقطه اولی در جمیع آثار مبارکه خود زکری و اشاره ای به معجزات و خوارق عادات نفرموده اند و هرمان حقیقت خود را آیات در شعون مختلفه بیان نموده اند و مرحوم میرزا ابوطالب شه میرزادی که گفتیم از قدما بابیه بود و در واقعه قلعه شیخ طبرسی شرکت داشته در تاریخ خود مینویسد آخوند ملا میرزای محلاتی که از فحول علمای بمان بوده و اغلب وقایع و حوادث را به چشم خود دیده و در قلعه شیخ طبرسی هم شرکت داشته است کتابی مشتمل بر ده هزار خوارق عادات که از نقطه اولی دیده و یا شنیده بوده نوشت و علاوه کراماتسی که از جناب قدوس در آن قلعه مشاهده کرده بود بر آن بیفزاید و وقتی ملتفت

شد که نقطه اولی اهدا " معجزات و خوارق عادات راجحت انصهر رباره تلخیص کننده و مصلح مطالب و عبارات آن اتفاق نظر خود نمی دانند و راضی با اظهار آنها نیستند کتاب خود را با آب - حاصل کنند نمی برند بر استاد محقق چون مقاله نگار زیننده شست " و لذا مرحوم همدانی هم از ذکر معجزات نقطه اولی صرف نیست بجای بیان حقیقت خود طرح معما فرمایند و بجای بحث نظری فرموده اند .

مقاله نگار هم می نویسد " در باره تلخیص کننده و مصلح مطالب - بیرون در باره مصنف تاریخ جدید از جناب ابوالفضائل استفسار و عبارات آن ( مراد کتاب تاریخ قدیم با اصطلاح خود شرمی باشد ) نموده و آنجناب هم در جواب او شرحی مرقوم داشته بود که قبل اتفاق نظری نبود تا آنکه میرزا ابوالفضل گلپایگانی بانی حقیق و مؤسس اساس این تلخیص و قلمزن مقدمه و ذی المقدمه انتساب انرا به میرزا حسین نامی منشوری دفتر تجارشی مانگی زردشتی در طم به نحوی اعلام کرد که برای خود میرزا و مانگی حقی فراتر و سهمی مو از نصیب میرزا حسین همدانی یا بنا به نسخه مانگی تهرانی در ا تلخیص و تدوین قائل گردیده است " انتهی

می بینید که بر اساس مفرضانه ای که بیرون و علامه قزوینی ریخته اند تاریخ میرزا حسین همدانی را که گفتیم بتقاضای مانگی نوشته بود تلخیص تاریخ قدیم می شمارد نهایت بیرون و قزوینی نوشتند مرحوم همدانی در این تلخیص تصرفات مفرضانه انجام داده است ولی مقاله نگار میگوید در تلخیص مذکور اصلاحات موضوعی و عبارتی بعمل آمده است و برای آنکه با اظهار نظر خود جنبه تحقیق بدهد میگوید " در باره تلخیص کننده و مصلح عبارات از قبل اتفاق نظری نبود " ولی اشاره به نصیر ما یند این اختلاف نظر در کتاب بوده و نام کسانی که در مورد تلخیص کتاب تاریخ قدیم تحقیقاتی کرده و نتوانسته در روده تزییف و مؤلفش را توضیح و تشنیع نموده است بر میرزا حسین همدانی

که میدانسته روی در خاک نهفته و زیان نشر از رد اتهامات وی بسته بوالفضائل در تصنیف کتاب تاریخ جدید حق خود را از سهم میرزا است تاخته و او را به باد فحش و دشنام گرفته است اما عجب از کار و فکر حسین فراتر شمرده اند ؟ برای يك نفر محقق چنانچه گفتی — آوی، سخن مقاله نگار است که میگوید جناب ابوالفضائل — پسندیده نیست که با این صراحت سخن برخلاف حقیقت سرایند .

"بانی حقیقی و مؤسس این تلخیص و قلمزن مقدمه و ذی المقدمه مقاله نگار نوشته اند . . . این اثر دوم (مردشان همان تاریخ بوده اند بدون آنکه مأخذی براستنباط خود ارائه دهند و بسه سی نام است ) را از نظر کتاب شناسی . . . مورد بحث تفصیلی قرار شواهد و قرائنی اشاره فرمایند و بعد هم جناب ابوالفضائل را متهم میدهیم " اما به جای بحث تفصیلی يك مقدمه طولانی ساخته بدان داشتند که انتساب تاریخ جدید را به میرزا حسین همدانی يك کلمه هم از ذی المقدمه قلمی نرموده اند ، و با اینحال اظهار ظوری اعلام داشته اند که برای خود و مانکجی حقی فراتر و سهمی امیدواری فرموده اند که از دوستان علاقمند در طهران و زواره و مؤثر تر از نصیب میرزا حسین قائل شده اند . اگر انطور که . . . اصفهان و کرمان و مازندران و آذربایجان به " فواید علمی ناشی از خودشان قلمی فرموده اند و اظهاراتشان مبنی بر تحقیق و تدقیق سنجش آن ( یعنی سنجش بین دو تاریخ قدیم و جدید ) در مییاشد بانی حقیقی تلخیص کتاب قدیم خود ابوالفضائل بوده و تشخیص کیفیت تطور این تاریخ که حوادث آن بمرور زمان در مقدمه و ذی المقدمه راهم ایشان نوشته اند پس اگر حقیقتی طی صد و بیست سال پیوسته در راه تحول و تغییر شکل ظاهری سیر و سهمی و نصیبی بوده برای بانی و مؤسس و قلمزن مقدمه و — کرده تا از آن صورت تاریخ قدیم . ۱۲۷ بصورت تاریخ جدید — ذی المقدمه است و چنانچه سهمی و بهره ای برای دیگری خواه ۱۲۶۰ و مقاله سیاح ۱۳۰۳ و کواکب الدرر ۱۳۴۳ و سرانجام متن میرزا حسین همدانی و مانکجی قائل شده اند از کرامت طبع ایشان انگلیسی تاریخ منسوب به نبیه زرنندی در ۱۹۲۷ در آمده بوده است چه خودشان " مقاله نگار " میگویند میرزا حسین است بهتر آشنا گردند " و هر کس آن مقدمه طولانی را که مقاله همدانی را در بنای تألیف و تحریر مقدمه و تدوین ذی المقدمه — نگار شروع کرده اند بخوانند می بینند که برای این بحث نه فقط فایده دخالتی نبوده است و بنا بر این حقی و سهمی هم نداشته اند علمی بلکه هیچ شمری و اثری مترتب نیست در طی آن حملات و این نامه جناب ابوالفضائل در اعلام انتساب تاریخ جدید — مرضانه عنیفه به بی اثبیت نموده همان چیزهایی که رد شده به مرحوم میرزا حسین همدانی عیناً در مقدمه نقطه الکاف مذکور نویسان بعضی حقیف تر و برخی شدید تر و غلیظ تر از آن به تناسب است بفرمایند از کدام جمله و عبارات استنباط کرده اند که جناب همدانی و تدبیر تعصبشان سر هم کرده و وسائل خود را بان ها

انباشته نموده بودند مثلاً از حمایت والی بغداد بزعمای بابیه سیر نکرده و در طول هزار و چهارصد سال هیچ تغییر ظاهری نیافته و تشکیل جبهه متحده (بابی و فراماسون) و از این قبیل اوها مسخناً و همه مورخین اسلامی کتبی که نوشته اند بایک مقدمه که حتی يك گفته اند سالها بعد از نگارش مقدمه طولانی نقطه الكافينك مقاله نگاه حرف هم با هم تفاوت ندارند شروع کرده و حوادث و قضایا را کلاً بيك کتابی را علم کرده است که در جایی مؤلفش را گنم خوانده در موضعی نوع و کیفیت نگاشته اند. مورخین شیعه همان بیژهای نوشته اند را ظاهر اصفهانی نامیده و در آخر چنانکه خواهیم دید او را همان حاکم ارباب تواریخ و سیر اهل تسنن در کتب خود مذکور داشته اند. محمد رضا تاجر اصفهانی شمرده و وعده داده اند که در طی بحثی مخصوصاً وقایع بعد از رحلت پیند میر اکرم (ص) را هر دو دسته مورخین که بعداً شروع خواهند کرد کیفیت تصور حوادث مذکوره را در آن مثل هم بدون يك جو تفاوت نگاشته اند و هیچ اختلافی بین کتاب در طول يك صد و بیست سال تعیین خواهند نمود. و ما از جهت اجمال و تفصیل نمی باشد مثلاً سپهرکاشانی ناسخ - نغمه میم که منظورشان از ذکر صد و بیست سال چیست چه اگر تاریخ تالیف تاریخ مورد بحث ۱۲۷۰ باشد و آخرین تطور آن بقول مقاله نگار نشر متن انگلیسی تاریخ نباید زرندي حساب کنیم که میگوید در ۱۹۲۷ بوده فاصله بین این دو تاریخ از صد سال هم کمتر است و اگر مرادشان فاصله بین طلوع این امر اعظم الی یومنا - هذا باشد مدت آن ۱۳۲ سال است نه ۱۲۰ سال. در هر صورت چون مقاله نگار با اساس بابیت و بهائیت معتقد نیست راقم - سطور بایشان توصیه مینماید که این بحث را در باره امری شروع کنند که اساساً انکار ندارند و همان دوستان خود را در محالی که نام بردند به کیفیت تصور حوادث تاریخ اسلام که پیوسته بوسیله مورخین در راه تحول و تغییر شکل ظاهری سیر کرده آشنا فرمایند و از "فوائد علمی" این بحث آنها را بهره مند سازند و این زحمت را برای ما تحمل فرمایند مگر آنکه بفرمایند تاریخ اسلام در راه تحول

دریغ داد نوشته میشد وضع کنی در آن شهر . . . با سال ۱۲۹۰ -  
 تفاوت فوق العاده ای داشت. یقین میدانم که تکیه نویسند مقاله  
 بر روی ۱۲۷۰ و تکرار آن جایجاد مقاله خود و بیان تاریخ تحریر کتاب  
 مورد بحث در سنین اقامت معارف بابیه در بغداد با اغراض از یک  
 حقیقت که کاملاً بر نویسند مقاله محرز بوده جهت تهیه مایه ای  
 برای ساختن داستان بعدی بوده است نویسند با اینکه در  
 تهیه مقاله خود از مقدمه نقطه الکاف مایه گیری کرده و آنچه بصورت  
 تحقیقات خود عرضه داشته اساسش را در مواضعی از مقدمه مذکوره  
 که فوقاً نشان دادیم اخذ نموده و ای از بعضی قسمتهای مقدمه  
 نقطه الکاف که میرزا محمد خان قزوینی در مورد آنها توجیهاتی نموده  
 و نمی توانسته است از نظر مقاله نگار پنهان بماند برای انجام مقاصد  
 شخصیه تجاهل و تعامی کرده است. در مقدمه نقطه الکاف در مورد  
 تاریخ تألیف کتاب حاج میرزا جانی نوشته شده است . والجال  
 که هزار و بیست و هفتاد سال از هجرت رسول الله گذشته دین  
 آن سید بشر قوت گرفته \* (۱) و چون خود حاجی میرزا جانی کنه  
 مؤلف کتاب بوده در سال ۱۲۶۸ در مذبحه عمومی بشهرت  
 رسیده است مرحوم قزوینی در مقام توجیه برآمده و در مقدمه  
 کتاب مزبور نوشته اند : \* اما این عبارت . . . بدیهی است  
 که مراد از آن تاریخ تقریبی است نه تحقیقی چون غرض تعیین  
 واقعه بخصوصها نبوده و بر سبیل تقریب و ذکر عدد تام و عدم  
 تعرض به کسور تعبیریه هفتاد \* کرده و محال است که تحقیقی  
 مراد باشد چه خود قتل مصنف در سنه ۱۲۶۸ واقع شده \*

مقاله نگار این توجیه را نیز برفیه و سال تألیف کتاب را به تحقیق همان  
 سال ۱۲۷۰ دانسته و همین سبب انتساب آن راه حاجی میرزا جانی  
 انکار داشته است. بعد از اتکا به سنه ۱۲۷۰ و تحریر کتاب  
 در ایام بغداد میگوید \* چتر حمایتی که والی بغداد بعد از  
 قصد اقامت بنام تابعیت عثمانی بر سر ایشان گشودند . . . به  
 نویسند تاریخ در ۱۲۷۰ جرأت آن رامیداد که مخالفان  
 ایرانی خود را در هر مقام و منصبی قرار داشتند باوصاف زننده به  
 دلخواه خود یا کند و نام ببرد و در باره آنها نفرین و طلب عذاب کند \*  
 مقاله نگار در مواضع دیگر هم از حمایت و پشتیبانی والی بغداد  
 از بابیان و تبعیت آنان از دولت عثمانی اشاراتی کرده است  
 و بعد از اولین چتر حمایتی که سید محمد باقر حجازی بدست کینیا  
 د الگورکی و دومین آن که صاحب کشف الحیل همقطاران بدست  
 دولت انگلیس بر سر بابیه و بهائیه گشودند این سومین چتری  
 حمایتی است که مقاله نگار ساخته و بدست والی بغداد بر سر  
 بابیه بغداد می گشاید دیگر معلوم نیست که پنجمین و ششمین  
 . . . و هزارمین از این چترهای افسانه ای راجه کسانی و  
 بدست چه عواملی بر سر بابیه و بهائیه خواهند گشود . ماکه در  
 اینمذمت دلوزیر چتر حمایت و پناه قدرت و سطوت دولت بهیسه  
 روسته و حکومت فخریه انگلیس و خلافت علییه عثمانی قرار داشتیم  
 انظور مورد لعن و طعن و ضرب و شتم و قتل و حرق و نهب و غارت  
 و غی و ظرد بودیم و اگر این آقایان بوسیله این دول قاره چترها



حمایت را بر سرمانگشوده بودند معلوم نبود در ای چه سرنوشتی بودیم .

بعد از قضیه مذبح سال ۱۲۶۸ هجری قمری و قتل جماعتی از بابیه و اعمال فجایعی بی سابقه مثل شمع آجین کردن و سرب بدندان ریختن و میخکوب کردن و شقه نمودن که همان ایام شناخت آن در جرائد اروپا انعکاس یافت ، ازل با تبدیل لباس و بطور ناشناس خود را به بغداد رساند و حضرت بهاء الله هم بعد از تحمل چهار ماه حبس سیاه چال و قید سلاسل و اغلال با همراهِ ماموران دولت ایران به بغداد وارد گردیدند و چون بطوریکه گفتیم ناصرالدین شاه تصمیم قاطع بر قلع و قمع بابیه و نهیب و چپاول اموالشان اتخاذ کرده و در این باب او امر موکده بهممه حکام و ولایات صادر نمود بود شناخته شدگان بدین نام در اوطان خود نقطه امنی نیافته آواره و متواری شدند و خرد خرد جمعی از بابیه که اموالشان بفرار رفته و لانه و آشیانه اشان ویران گردیده بود رهسپار بغداد شدند و این جمع از خانه و خانواده دور افتاده و وسنینی تحمل بلا یا مصائب کرده وقتی در بغداد گرد آمدند که در سه سالی پیش از شهادت نقطه اولی نگذشته بود کتاب بیان و احکام جدید و تعلیمات بدیعه بسبب تضییقات و تعدیات انتشار نیافته و لذا آنها که احکام اسلامی را منسوخ میدانستند و از مبادی جدید هم بی اطلاع بودند در یک حال بلا تکلیفی بسر میردند مشتکی هیچکدام خموده و انفس پژمرده و افسرده بودند

که مظالم و تجاوزات حکام و علماء آنان را از هستی ساقط و روانه بغداد ساخته بود . حضرت بهاء الله با مواعظ حسنه و بیانات بدیعه حکیمانه که میتوان از نمونه هائی مانند کلمات مکتوبه به بدیعت و عمق معانی و اشتغال آنها بر حقایق معنویه و لطائف روحانیه بی برد حیاتی تازه در آنها میدید و به تلطیف کردار و تهذیب اخلاق آنان پرداختند و طولی نکشید که آن نفوس افسرده تحت تربیت و هدایت روحانیه آنحضرت طراوت و شادابی یافتند و در تمام این اوقات عواصف بلیات و تعدیات بر این طائفه مظلومه در ایران متوجه بود و آنها را ما آنان در هر گوشه و کنار جریبان داشت خلاصه تزیید روز بروز افراد بابیه در بغداد و ظهور رجعتی جدید از آنان در نشر امر نقطه اولی و تثبیت معارف بدیعه و اقبال نفوس مهمه از معارف مجتهدین چون ملا محمد قاضی از شاگردان شیخ مرتضی انصاری و از کسان معدودی که از آن شیخ جلیل باخذ اجتهاد نائل آمده بود و امثال او از نظر مراجع تقلید شیعه مقیم عتبات و رنماند و در همان ایام شیخ عبدالحسین طهرانی مجتهد معروف نافذ القول که ناصرالدین شاه ظاهراً او را برای نظارت در تعمیر اماکن متبرکه نه و مشاهده مشرفه و باطناً بسبب خوف از نفوذش تبعید بعراق کرده بود در کاظمین اکابر علمای شیعه را که عده اشان را مورخین چهارصد نفر مذکور داشته اند گرد آورد و بابیانی طلیق و موثر که داشت از نفوذ بابیه و خطراتی که توانند متوجه اسلام کنند فصلی مشبع بگفت و در لزوم و وجوب قلع و قمع

و ضرر و نفعی آن جمع مظلوم داد سخن بداد اجمالاً بعد از آنکه تمنیات وی که گاه صورت استرحام پیدا میکرد اعتنائی نمی نمود .  
 از این اجتماع مقصدی که داشت بدست نیامد شروع بتحریقاتی والی بغداد مثل ولایة آن روز ایران تحت نفوذ تاثیر ملامها -  
 علیه بابیه نمود و در این کار میرزا بزرگ خان قزوینی کارساز را اقرار نمیگرفت تا بمحض ظهور اشارتی از آنها عده ای از اجلاس و اوهاش را  
 ایران در بغداد اورایار ومدد کار شد و جمعی از اکراد متعصب بمرجان و مال مرد کمگارد و دو مانهایسی را بر باد دهد . و نویستی  
 شیعه را به بغداد آورده بوعده و وعید بفریفت و آنها را مسلح کرد در ایام عزاداری ماه محرم ملاها آهنگ هجوم بر بابیه کردند  
 در معابری که محل رفت و آمد حضرت بهاء الله بود در مراد و چون ماموران دولت را بیدار و هشیار دیدند و گمان دفاع از -  
 یگماشت تا عند الفرصه آنحضرت مقتول سازند از آنطرف جمعی بابیه بردند فسخ عزیمت کردند و شیخ عبدالحسین که از جانب  
 از بابیه از اصراف و جوانب به محافظت آنحضرت برخاسته مراقبت حضرت بهاء الله برای محاجه و مناظره دعوت شده و اوقبول  
 و محافظت آن وجود مبارک را بر عهده گرفتند و میرزا بزرگ خدا را کرده و محل معین شده بود معذک در موعده مقرر در محل موعود  
 و شیخ عبدالحسین پیایی عرایض مملو از افتراء و بهتان برای حاضر نشده بود چنانکه در باره اش فرمودند " اننا اردنا  
 ناصرالدین شاه فرستادند و او را از اجتماع با بیان در بغداد حضورك في العراق وجعلنا الاختيار بيدك في اي محل تريد  
 به خوف و عراسر انداختند و در مكاتیب خود صحبت از تجهیز لثحضر و نظهرلك البرهان انك قبلت و از اجاء الميقات هببت  
 عشایر و ایلات عرب بتحریر حضرت بهاء الله بقتل تجاوز بخاك الارياح انك فررت . . . " بد آتش غیظ و غضب بر افروخته و دسیسه  
 ایران نمودند و ناصرالدین شاه از طریق وزارت امور خارجه خود بازی را بیشتر کرد و این بار او آنحضرت را برای محاجه به محضر  
 که میرزا سعید خان گرمرویی آنرا تصدی میکرد اقداماتی برای ابعاد علما خواند و حضرت بهاء الله که مقاصد سوء او را در راه ایس  
 بابیه از بغداد و اقامتشان در ابعاد بلاد کرد ولی حکومت عثمانی دعوت بد انستند بد و ن آنکه از قبول این دعوت اباء فرمایند  
 که شاهد و ناظر اعمال جمعی مظلوم و مسلوب الحقوق بود و از والی بغداد را که ان موقع مصطفی پاشا بود از این جریان آگاهی  
 صفحات رفتار و کردارشان اثری از ترمز و وطنیان مشهور نمیدید دادند و فرمودند اگر مقصد مناظره است در محلی اجتماع  
 و همه این جریانات را از تحریرات شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگ و نمایندگان دیگر وزیر سردارند والی که عهده دار استقرار  
 و در از حقیقت میدانست اقدامی نمیکرد و به مکاتیب پی در پی - نظم و امنیت در ولایت است با خبر باشد و مصطفی پاشا که بر  
 میرزا سعید خان که سواد قسمتی از آنها در دست ماست و منظور اصلی علماء که همانا سفك دم آنحضرت بود و قوف یافتن بود

گفت اگر اقدامی ناروا در تبریک بگردانند بر آنان گمارم که همه ترک تابعیت ایران نبود که بابیه مخالفان خود را نفرین کرده اند  
 را بمحالشان بدوانند و این سخن را والی بغداد تنها از جهت بابیه در آن ایام هنوز از تحت تاثیر تربیت در محیط مذهبی ایران  
 حمایت بابیه نگفت بلکه منصوصاً جلوه گیری از اقدامات بی رویه در آن روزگار خارج نشده بودند محیطی که اگر کتابی تألیف میشد  
 ملاها که بالمآل تولید عروج و مرج و اختلال میکرد بود و نمی خواست مطلوب بود از لعن و نفرین به لاکر رجال صدر اسلام که ایرانیان معتقد  
 ملاهای شیعه بلاد عراق را مانند شهرهای ایران به آشوب بودند که آنها با اساس مذهب تشیع مخالفت داشته اند و وقتی مجامع  
 کشند و عرصه تاخت و تازمشتی اشرار و اوباش سازند و این اقدامات مجالس دینی انعقاد می یافت محور کلام خطباء و وعاظ بر لعن و  
 راکه وظیفه هر حاکم و والی وظیفه شناسراست مقاله نگار بحمایت سب خلفاء پیامبر و عشره مبشره یعنی ده نفری که پیامبرانها را بد خو  
 از بابیه تعبیر کرده است ایشان توقع دارند وقتی ملاهای شیعه در بیست و شش بشارت داده بود و در همه کتب و رسائل شیعه  
 برای ایداء جمعی مظلوم قیام مینمایند و حکم به قتل و حرق آنها صادر از ذکر فرق در اسلام جملاتی مانند لعنهم الله و خذلهم الله  
 میدهند والی بغداد هم وظیفه خود را مانند کسانی نظیر - مذکور میآید کتب مهمه شیعه منسوب باعظم مجتهدین مثل مرحوم  
 ظل السلطان زیر پانهاده بآنها موافقت نماید مردم را با خاک خون مجلسی و مرحوم سید نعمت الله جزائری و امثالهما پرا از لعن و  
 کشند اموال را بباد غارت دهند خانه ها را با خاک یکسان کنند . ضمن سب خلفاء بود بشیرند و بخوانند و از چند کلمه ناروایی کسه  
 حمایتی که والی بغداد از بابیه کرده نظیر همان حمایتی است در این کتاب خطی بی نام دیده اند است تعجب نفرمایند . همین  
 که نجاشی زمامدار حبشه نسبت به فقراء و ضعفا مسلمین که از ظلم مشرکین بد آنجا مسافرت و مهاجرت کرده بودند نمود و بد سانس  
 و افتراءات نمایندگان کفار مکه که برای استرداد و مراجعت و  
 دادن آنها به حبشه رفته بودند اعتنائی نکرد . جناب مقاله  
 نگار این حمایت را به حساب عدالت خواهی نجاشی مذکور میدانند  
 اما بآن حمایت والی بغداد " آن هم بقول مقاله نگار " رنگ  
 سیاسی میدهند .  
 و برخلاف آنچه مقاله نگار نوشته به سبب وجود موقعیت محل ویا  
 آیا بهترینست بجای اینکه هر چه زور و قوه دارند بمنکران وصایت

ازل نشان دهند در اثبات ولایت مولای متقیان به حکم حضرت نازل می گشت صحبت از عفو و صفح از کفار و معاشرت با معتقدات شیعیان داد سخن دهند ۴ . خلاصه درسین اولیه . ملائمت و رفتار بنوع مدارا و معاشات و مسالمت با عبده اوشان که هنوز مردم بدرستی با حکام جدیده آشنا نشده بودند تحت بود قوله تعالی و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا تأثیر تربیت اولیه هنگام ذکر مخالفان کلمات و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و در سوره قصص است زنده نوشته و گفته اند و این مربوط بموقع تحریر کتاب که بزعم اولئك یوتون اجرهم مرتین بما صبروا و یدرءون بالحسنه السیئه ایشان در بغداد بوده است نمی باشد حاج میرزا جانی کاشان و معارفنا هم ینفقون و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لانا اعمالنا و ملاجعفر قزوینی و میرزا ابوطالب شهمیرزادی که در همان سال اولکم اعمالکم سلام علیکم لانتفی الجاهلین . و در سوره یونس اول این ظهور کتاب هائی در تاریخ بابیه نوشته اند و موجود است میفرماید قوله تعالی : وان کذبوک فقل لی عطفی ولکم عطفکم و در زیر چتر حمایت افسانه ای والی بغداد هم نبوده اند همین انتم برینون مما عمل و انابریئ مما تعملون . شیوه را مسلوک داشته اند و کلماتی شدید در باره مخالفان خود و در حق اهل کتاب ( یهود و نصاری ) در سوره عنکبوت میفرماید نوشته اند و چنانکه گفتیم این در اثر تربیتی بوده که قبلاً داشته اند قوله العزیز : ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین للمؤمنین هو قولوا امننا بالذی انزل علینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم و هنوز تعالیم الهیه اثر انرا از قلوب و صدور آن زائل نساخته بوده است و اگر هم بابیه بعد از هجرت به بغداد و استخلاص از ظلم و ستم ارباب عناد و پیدار که توانسته اند نفسی بر راحت بکشند و با سایشی دست یابند تغییر رویه داده و در حق بعضی از دشمنان خود که مولا ایشان را بعد از مدتی حبس و نغی توأم با زجر و آزار مصلوب ساخته و اکابر اصحابش را بمکر و حیل به خاک و خون کشیده بودند روی احساسات بشریه سخنی نابجا و کلماتی ناروا گفته اند نباید جای استغراب و استعجاب ان هم برای محقق چون مقاله نگار باشد . مادام که حضرت رسول اکرم (ص) در مکه اقامت داشت و اسلام هنوز نضجی نیافته بود در آیات شریفه ای که بر آن

حضرت نازل می گشت صحبت از عفو و صفح از کفار و معاشرت با معتقدات شیعیان داد سخن دهند ۴ . خلاصه درسین اولیه . ملائمت و رفتار بنوع مدارا و معاشات و مسالمت با عبده اوشان که هنوز مردم بدرستی با حکام جدیده آشنا نشده بودند تحت بود قوله تعالی و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا تأثیر تربیت اولیه هنگام ذکر مخالفان کلمات و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و در سوره قصص است زنده نوشته و گفته اند و این مربوط بموقع تحریر کتاب که بزعم اولئك یوتون اجرهم مرتین بما صبروا و یدرءون بالحسنه السیئه ایشان در بغداد بوده است نمی باشد حاج میرزا جانی کاشان و معارفنا هم ینفقون و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لانا اعمالنا و ملاجعفر قزوینی و میرزا ابوطالب شهمیرزادی که در همان سال اولکم اعمالکم سلام علیکم لانتفی الجاهلین . و در سوره یونس اول این ظهور کتاب هائی در تاریخ بابیه نوشته اند و موجود است میفرماید قوله تعالی : وان کذبوک فقل لی عطفی ولکم عطفکم و در زیر چتر حمایت افسانه ای والی بغداد هم نبوده اند همین انتم برینون مما عمل و انابریئ مما تعملون . شیوه را مسلوک داشته اند و کلماتی شدید در باره مخالفان خود و در حق اهل کتاب ( یهود و نصاری ) در سوره عنکبوت میفرماید نوشته اند و چنانکه گفتیم این در اثر تربیتی بوده که قبلاً داشته اند قوله العزیز : ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین للمؤمنین هو قولوا امننا بالذی انزل علینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم و هنوز تعالیم الهیه اثر انرا از قلوب و صدور آن زائل نساخته بوده است و اگر هم بابیه بعد از هجرت به بغداد و استخلاص از ظلم و ستم ارباب عناد و پیدار که توانسته اند نفسی بر راحت بکشند و با سایشی دست یابند تغییر رویه داده و در حق بعضی از دشمنان خود که مولا ایشان را بعد از مدتی حبس و نغی توأم با زجر و آزار مصلوب ساخته و اکابر اصحابش را بمکر و حیل به خاک و خون کشیده بودند روی احساسات بشریه سخنی نابجا و کلماتی ناروا گفته اند نباید جای استغراب و استعجاب ان هم برای محقق چون مقاله نگار باشد . مادام که حضرت رسول اکرم (ص) در مکه اقامت داشت و اسلام هنوز نضجی نیافته بود در آیات شریفه ای که بر آن

قوله تعالى : براءة من الله ورسوله الى الدين عاهدتم من  
المشركين الى قوله تعالى فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم و  
احصروهم واقعدوا اليهم كل مرصد . . . . قاتلوهم يعذبهم الله  
بايد يـكم ويخزهم وينصركم عليهم ويشف صدور قوم مؤمنين  
و در باره نهی از دوستی با اهل کتاب از یهود و نصاری در رسـ و در  
مائه فرمود یا ایها الذین امنوا لاتخذوا لليهود والنصارى  
اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن يتولهم منكم فانه منهم ان الله  
لا یهدى المقوم الظالمین . خلاصه اینکه پیامبر چون از مسگه کـ  
گرفتار انواع عذاب و بلا بود و اخیراً برای قتلش بمشاورت نشست  
و عزم قطعی بر اهلاك آن سرور اخذ کرده بودند به مدینه مهاجر  
فرمود و گروهی از افراد قبائل عرب به اسلام پیوستند ملائمت اول  
جای خود را به شدت و غلظت و قتل و طرد کسانی که منبهمک در کفر  
و شرک بودند داد پس اگر شیوه یك نفریابی ( گمنام ) که در شهر  
خود در عهد دولت مستبده یا قاجا ریه محاط بانواع واقسام بلیات  
و مصائب و مشغلات بوده و برای حفظ جان خود به خارج هجرت  
کرده و در انجام ریك کتاب بی نام در باره کسانی که کمر بر قتلش بسته  
و خانه اش را ویران کرده و اموالش را به تاراج برده اند و کلمه از  
نفرین آورده جای هیچ طعن و لوم نیست و اگر غرضی در کار نبـ و در  
به نوشته یك نفر گمنام آن هم در کتابی بی نام حکم کلی و عمومی نمیداد  
از همه اینها میگذریم مقاله نگار به تبعیت از زریه نویسان کنایات  
و اشاراتی در نوشته خود آورده و بدان چاشنی طنز هم داده اند

مبنی بر اینکه دیانت بابیه و بهائیه منشائی سیاسی دارد در  
اینصورت برزمت همتجناب مقاله نگار است که روشن فرمایند  
چرا ان مورخ گمنام وقتی در زیر چتر حمایتوالی بغداد قرار گرفت  
ان همه جرات و شهامت یافت که توانست به مخالفان خود در مقام  
و منصب نفرین کند و طلب عذاب نماید ولی هنگامی که در شهر خود  
در زیر چتر حمایت دولت قویه انگلیس و روسیه بود نمی توانست  
و کلمه در رد دل خود را قلمی کند و حتی قدرت نیافت که لانه و کاشا  
خود را از تنه و غارت محفوظ دارد و با همه حمایت این دولت  
مقتدره ناچار شد خانه و عیال و اطفال و اموال خود را رهاسازد  
و سر به بیابان و دشت گذارد و خود را به بغداد رساند و در  
سایه حمایت والی بغداد آنچه در دل دارد بر صفحه کاغذ  
آورد مگر قدرت یك نفر والی بغداد از قدرت و شوکت دولت فخریه  
انگلستان و ماوراء بحار و دولت بهیه تزاری روسیه بیشتر  
بوده است ؟ این معنائی است که کسی جز شخص مقاله نگار که  
محقق نامدار است کسی دیگر بر حلق آن قادر نیست . آنچه  
مقاله نگار از اتحاد بعضی شاهزادگان فراری قاجاریه و میرزا ملکم  
خان با بابیه بغداد نوشته آن اندازه بی پایه و مایه است که قابل  
بحث نیست در تمام مکاتبات وزارت خارجه ایران که گفتیم سـ  
توانستیم سواد یاعین بعضی را بدست آورده ایم کوچکترین اشاره  
باین مسئله نیست و در تواریخی که در آن ایام بقلم مخالف و موافق  
نوشته شده ذکری از این وحدت نشده است هیچ اقدامی هم که

نتیجه و ثمره این وحدت و اعتلاف و برخلاف منافع و مصالح ملك و ملت باشد از ناحیه بابیه بظهور نرسیده است و در جائی ثبت نشده است . بلی گاه و بیگاه بعضی از شاهزادگان قاجار که چشم طمع بتاج و تخت دوخته و آرزوی جلوس و بر مسند حکومت را در سر می پروراندند در صدر جلب کماک از بابیه بر می آمدند مثل ظل السلطان که برای انجام مقاصد خود در فکر آن افتاد کوه از بهائیان کمک بگیرد و برای این منظور حاج سیاح محلاتی را بکافرا فرستاد ولی دید این فرقه راهیچ توجهی و اعتنائی باین قبیل امور ملکیه و وسوس سیاستیه نیست توجهشان صرفاً به حقایق روحانیه و تسخیر قلوب و تحکیم و وسایط اعتلاف نفوس و تهذیب و تنزیه اخلاق مردم است و حاج سیاح - خائب و خاسر عودت کرده بجبران شکست مأموریت خود مشتی از باطیل و معتریات نپردازد و خصومت ظل السلطان را نسبت باین امر اعظم سد بهر ابر ساخت .

مقاله نگار با فسانه پردازی خود چنین ادامه میدهد -  
 ( وقتی دستور انتقال ایشان از بغداد به اسلامبول برای والی بغداد و مهاجرین ابلاغ شد ایندان چنین حادثه ای را مقدمه گشایش عظیمی در آینه گار خود شمردند و چند روز را در بغداد به تهیه وسائل سفر مجلل بآجشن و سرور

گذرانند و عید گرفتند " اما

شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگ قزوینی به تحریکات خود ادامه میدادند و ارسال گزارشهای مطبوعه از افتراء ناصرالدین شاه را از قیام با بیدان و هجومشان بایران بوحشت و هراس می افکندند و مساعی وزارت خارجه هم در استرداد زعماء بابیه مقیم بغداد و تحویلشان بمرز داران ایران بجائی نمیرسید تا اینکه میرزا حسین خان مشیرالدوله بسفارت ایران در اسلامبول منصوب گشت و او با عالی پاشا و فواد شاد و صدر اعظم و وزیر امور خارجه عثمانی رفتار داشت و طبق تعلیماتی که از وزارت امور خارجه ایران گرفت عاقبت دولت عثمانی را راضی کرد که حضرت بهاء الله را از بغداد به اسلامبول منتقل سازند قبل از آنکه دستور انتقال آن حضرت به بغداد برسد ، شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگ خان زمینده را فراهم ساخته بودند که عده ای از بابیه را دستگیر ساخته و تحویل سرحد داران ایران نمایند و چون این خبر انتشار یافت و حضرت بهاء الله بیقین میدانستند که آن جمع مظلوم بمحض اینسکه قدم <sup>هند</sup> بمرز ایران گذارند باشد بلایا گرفتار و محکوم به قتل خوا گشت لذا بان عده ای که مشمول این انتقال بودند امر فرمودند محض حفظ جان خود تبعیت دولت عثمانی را بپذیرند ( همان

دستور انتقال ایشان از بغداد به اسلامبول برای والی بغداد و مهاجرین ابلاغ شد اینان چنین حادثه ای را مقدمه گشایر عظیمی در آینده کار خود شمرند و چند روز را در بغداد بوسائل سفر مجلل با جشن و سرور گذرانند و عید گرفتند \* \* \* .

شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگ قزوینی به تحریکات خود ادامه میدادند و با ارسال گزارش های مملو از افترا<sup>۱</sup> ناصرالدین شاه را از قیام با بیایان و هجومشان بایران بوحشت و هراس می افکندند و مساعی وزارت خارجه هم در استرداد زعمای بابیه مقیم بغداد و تحویلشان بمرزداران ایران بجائی نمیرسید تا اینکه میرزا حسین خان مشیرالدوله بسفارت ایران در اسلامبول منصوب گشت و او با عالی پاشا و فواد پاشا صدراعظم و وزیر امور خارجه عثمانی رفاقت داشت و طبق تعلیماتی که از وزارت امور خارجه ایران گرفت عاقبت دولت عثمانی راضی کرد که حضرت بهاء الله را از بغداد به اسلامبول منتقل سازند قبل از آنکه دستور انتقال آنحضرت به بغداد برسد ، شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگ خان زمینه را فراهم ساخته بودند که عده ای از بابیه را دستگیر ساخته و تحویل سرحد داران ایران نمایند و چون این خبر انتشار یافت و حضرت بهاء الله بیقین میدانستند که آن جمع مظلوم محض اینکف قدم بمرز ایران گذارند باشد بلایا گرفتار و محکوم به قتل خواهند گشت لذا بان عده ای که مشمول این انتقال بودند امر فرمودند محض حفظ جان خود تبعیت دولت عثمانی را بپذیرند ( همان

عملی که ضعفاً مسلمین که در زمان پیغمبر ص به حبشه مهاجر کردند انجام دادند و حتی یکی دروغها را از اسلام اعراض کرده قبول مسیحیت نمودند ( ۱ ) و باین ترتیب نقشه های که شیخ و کارپردازان ایران در بغداد کشیده بودند بلا اثر ماند و این تبعیت که مقاله نگار زان نام میبرد و روی آن تکیه مینماید حقیقتش این بود که بیان گردید و در خاتمه مقاله هم قسمتی از لوح مبارک سلطان که کاشف این مسئله است زیبا این اوراق میسازیم.

در آن وقت آن والی بغداد که بقول مقاله نگار چتر حمایت بر سر بابیه گشود جای خود را به نامق پاشا داده بود وقتی دستور انتقال حضرت بهاء الله از بغداد به اسلامبول باور رسید محترمانه انرا با آنحضرت ابلاغ کرد و آنحضرت هم آماده عزیمت گردیدند و در آن موقع دشمنان این امر که نتیجه تحریکات و سائیس چندین ساله خود را در شرف حصول میدیدند شادمان شدند و بهریریک از افراد بابیه که میرسیدند از طعن و استهزا چیزی فروگذاری نمیکردند . اما دست نقاش ازل نقش دیگری در پرده قضا کشید و شاهد وصال محبوب آفاق در کام اهل وفاق ریخت مجمل قضیه آنکه در آن وقت که یک واحد بیانی از بعثت نقطه اولی منقضی شده بود بموجب بشارات صریحه در آثار مبارکه آنحضرت موعود

( ۱ ) عبید الله بن جاش و سکران بن عمرو وقتی کلیساهای بزرگ عیسویان را دیدند تحت تأثیر قرار گرفتند و اسلام را ترک و مسیحی شدند ( کتاب محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ص ۱۲ )

بیان کشف نقاب فرمود و حدیث بهاء الله که تا آن موقع در آثار خود مانند ایقان و قصیده عز و رفائیة مقام عظیم خود را به تلویح بیان داشته و قرب تحقق و عود الهیة را اعلام فرموده بودند — علناً اظهار امر نمودند و سبب آنکه بابیه در آن هنگام که با امر دولت باسلامبول نفی میشدند و در اضراب بسر میبردند ناگهان به جشن و سرور پرداختند انقضای لیل الیل و کشف نقاب از جمال موعود گل ملل بود کسی بسبب نفی و تبعید انصوری که مقاله نگار میگوید جشن نمیگیرد و شادی نمی نماید . مطلبی که در اثر تسلسل کلام ذکر آن ناقص و ناتمام ماند این که مقاله نگار دامنه داستان پردازی خود را وسعت داده در بیان احوال بابیه در ایام بغداد زکری از هلاکت زود بزود عناصر مخالف و مزاحم متمرکز در کنار رود دجله کرده و اشارتی به مرگ سید اسمعیل زبیدی — اصفهانی نموده اند . عجبا آن عناصر مزاحم ، مخالف چه تمرکز کرده اند و اساسی آنها چیست و قاتل آنها کیست ؟ که نام یکی از آنها بگوش مانخورده است . آیا در بغداد آن اندازه هرج و مرج بوده که یک مشت بابیه مهاجر رانده شده از وطن خود می توانسته اند هر روزه یکی و نفر از عناصر مزاحم و مخالف متمرکز را در کنار رود دجله ببرند و سر به نیست کنند . بدون آنکه کسی از آنها بازخواست کند و زود بزود که جنازه هائی در کنار رود دجله دیده میشد در صد کشف این جنایات برآیند ؟ در آن سنوات که در بلاد ایران نظم و قانون وجود نداشته و حکام و علمای

و آحاد مردم هر کس را به محض انتساب به بابیت ولو از طریق افتراء و تهمت مورد قتل و حرق قرار میدادند و معبد ابازهم هر کس کشته میشد به هویت قاتل و مقتول معلوم است اما در بغداد که امور سروسامان بیشتری داشته و مذهب مانند ایران وسیله اغراض شخصیة و جلب منافع مادی نبود چگونه امکان داشته که بابیه بتوانند زود بزود عناصر مزاحم و مخالف متمرکز موهوسوم را از پای در آورند و کسی هم پانان اعتراض ننماید ؟ اگر حال بدین منوال بوده و از بین بردن مزاحمین و مخالفین برای بابیه باین سهولت میسر بوده چرا به کسانی که در رأس مزاحمین و مخالفین بودند مثل شیخ عبدالحسین و کارکنان قنصلگری در بغداد حتی یک سواد قصد هم نکردند مقاله نگار از کتب ردیه چیزهائی دیده و همواره با اصطلاح مونتاز کرده و از آن داستانی ساخته و مقاله ای پرداخته و دلیل این که در آنچه گفته اند تحقیق در کار بوده است این می باشد که سید اسمعیل زبیدی زواره ای را که در بغداد بعللی که شرح آن مفصل است و از حوصله این مقاله خارج است بدست خود با خنجر گوی خویش را برید و مأموران حکومت بغداد او را در حالی که خنجر بر کف داشته دیدند و بعد التحقیق مسلم داشتند که این تبار کرده اهل اصفهان دانسته است و حال آنکه این شخص اهل زواره بوده و واحدی او را اصفهانی ندانده است . نکته جالب آنکه وضع تحقیقات ایشان در طول مقاله نویسی در نوسان بوده است در فاتحه مقاله بطوری که نوشتیم حدیث



تحقیقاتشان درباره مؤلف آن تاریخ بی نام این بوده که گننام  
 میباشد بعد آنرا يك درجه ترقی داده نوشتند ظاهراً اصفهانی  
 بوده در نزد يك او آخر مقاله يك درجه دیگر تحقیقاتشان را ترقی  
 داده مرقوم میدارند که مؤلف حاج محمد رضا اصفهانی بوده  
 همان حاج محمد رضائی که گفتیم در مذبحه سال ۱۲۶۸ (بشهادت  
 رسیده است آنقدر تحقیقات مقاله نگار دقیق و عمیق بوده که  
 کشف فرموده اند حاج محمد رضا شهید سال ۱۲۶۸ بعد از دو  
 سال که از شهادت تشرگذشته بوده یعنی در سال ۱۲۷۰ به بغداد  
 رفته و تاریخ نوشته است این از آن فوائد علمی است که میخواهند  
 دستاویز آنرا سازند

خلاصه دولت عثمانی که تا آنوقت کوچکترین تقصیری از بابیه  
 مشاهده نکرده و ناظر بود که علمای شیعه با همدستی میرزا بزرگ  
 قزوینی کارپردازان در بغداد چه گرفتاریها و مشکلات برای  
 آنها ایجاد میکردند چون از نظر همجواری و تمنیات بی دربی ناصر  
 الدین شاه و سائر سیاسی مشیرالدوله ناچار بعد در دستور  
 انتقال حضرت بهاء الله از بغداد به اسلامبول گردید آنحضرت  
 را با تجلیل فراوان با اسلامبول منتقل ساخت و در بین راه احکام  
 محلی حسب دستور مرکز پذیرائی کردند و مراسم احترام بجا آوردند  
 و چون وارد اسلامبول شدند عالی پاشا و فواد پاشا و رجال  
 دولت که حضرت بهاء الله را مهمان دولت می دانستند توقع  
 نمودند که وفق اصول موضوعه و رسوم معموله آنحضرت از آنها دید

فرمایند ولی ایشان حسب استعناى فصرى توجهی باین رسوم  
 معموله نفرموده با احدی مراده ننمودند و حتی با وجود آنکه  
 آنحضرت را بلزوم انجام این اصول متوجه داشتند و دیدار  
 رجال دولت تکلیف نمودند اعتنائی نفرمودند و این مسئله بر اولیا  
 دولت عثمانی گران آمد و میرزا حسین خان مشیرالدوله که از  
 دوزمراقب این قضایا بود موقدیت برای اجرای مقاصد سیئه خود  
 مساعد یافته نزد عالی پاشا و فواد پاشا که در سیاست اشتراک  
 طریقت داشتند و به حاجی میرزا صفا از مشاهیر عرفا ارباب میوزید  
 شتافته این عدم اعتناء که منشائی جز استغنائت داشت بر کبر و  
 غرور و بی توجهی با اصول و رسوم دولتی تعبیر کرده زمینه را برای  
 نفی بعدی آنحضرت فراهم آورد و در اثر سعایت های مشیرالدوله  
 اقامت حضرت بهاء الله در اسلامبول بیش از چهار ماه طول نکشید  
 و آنحضرت را بد درنه سرگون داشتند و چون اولیا دولت عثمانی  
 از رفتار حضرت بهاء الله ناراضی بودند در این انتقال کمالات  
 خشونت و اذیت را معمول داشتند در روزی که هوا در پرودت  
 نهایت شدت را داشت بدون آنکه فرصتی برای جمیع وسائسل  
 و اثاث بکسی بدهند برگاری که باگ او کشیده میشد سوار کرده  
 و تحت حفاظت مأموران غلاظ و شداد بمقصد روانه داشتند  
 و از آن وقت دولت عثمانی مانند حکومت قاجاریه بلکه در بعضی  
 مواقع شد بدتر با رواجیت آن جمع مظلوم پرداخت  
 تجلیلی که در سفر بغداد تا اسلامبول از حضرت بهاء الله شد

تحریرت عری حساد تبعضی نعوس کرد که در زمان ایام بغداد عبد  
 گاه بگاه اثار بعضی از صفحات احوالشان مشهود میگشت و حضرت  
 بهاء الله برای حفظ وحدت کلمه بابیه و جلوگیری از هرگونه  
 اختلاف و افتراق از آن عمر عین فرموده بزال نصایح حکیمانسه  
 آتش بغض و عنادشان را منطقی میساختند سردسته این جمیع  
 معدود و مبغض و منافق حاج سید محمد اصفهانی بود که به مدینه  
 و افسون متوالیا ازل را بر قیام و طغیان علیه برادر ارشد خود بر  
 می انگیزت و عاقبت در ادرنه نتایج شوم ساوس شیطانیه حاج  
 سید محمد اشکار و ضغیان و غصیان ازل علی شد و نصایح  
 بزرگان اصحاب او را از این انحراف بازنداشت و اخیراً کار میاهله  
 کشید و حضرت بهاء الله ازل را در روزی معین در مسجد سلطان سلیم  
 ادرنه بمباهله خواست اما ازل و من تبعه را خوف و وحشت فرا گرفته  
 از خانه بیرون نیامدند و در این موقع فصد واقع شد و در آن بحبوحه  
 که دولت عثمانی برای امحاء امر الهی باد دولت قاچاریه هم دست  
 گردیده به مأموران خود سپرده بودند که غایت خشونت و سختگیری  
 را مجری دارند و ازل و من اغواه هم با حدت و شدت بر مخالفت  
 قیام کرده رقام انباشته از مفتريات به باب عالی میفرستادند اعان  
 عمومی امر الله شروع گشت خطاب به سلطان عثمانی که انوقت  
 عبد العزیز بود و سلاطین و روساء جمهور در اروپا و امریکا و پاپ اعظم  
 و حکماء و روساء مقیم مدینه اسلامبول و مراجع تقلید شیعه و اساقفه  
 و نمایندگان دول خارجه الواح مهیمنه مشتمل بر اندازات شدیده

نازل فرمودند منجمله لوح مبارکی بود که خطاب به ناصرالدین  
 شاه از قلم اعلی نزول یافت و این لوح در او اقل ورود آنحضرت  
 به عگا بوسیله میرزا بزرگ نیشابوری فرزند حاجی عبد المجید نیشابوری  
 که در واقع قلعه شیخ طبرسی شرکت کرده و نجات یافته بود  
 به طهران ارسال گردید و میرزا بزرگ مذکور که به میرزا بدیع شتهر  
 آمدند و گنگند و لوح مبارک را بنام ناصرالدین شاه تسلیم کرد ناصرالدین  
 شاه که در حوالی همان بیابان هرب دستی از بابیه دیده و هنوز  
 از حسوس و وحشت آن خاطر را نبرد و ده بود و بیاد آورد که چگونه در آن  
 روز خود را با سب چسبانده و اسب وحشت زده او را بهر رسوم پیبرد  
 از جرئت میرزا بزرگ بهرام افتاده و زخمیان را بروی گماشت که  
 همراهان و عمدستان خود را معرفی نماید و چنانکه عادت تجاران  
 و زخمیان عهد استیهاد است آن جوان که هنوز پیش از ۷ بهار  
 پشت سر تنهاد بود و ایامی چند بدون آب و نان مانده به حیمه ای  
 کشانده غن و زنجیر بر پای و دست و گردنش نهادند و با شلاق پیسه  
 جانش افتاده چند آنکه نیرو در بازو داشتند آن مظلوم را زدند  
 چون حرفی از او نشنیدند و اشاره ای ندیدند دست به شکنجه  
 زدند منقلی پراز آتش آورده میله های آهنی در کنارش نهادند و چون  
 خوب تفته کردند بدش را برهنه ساخته میله های سرخ شده را بر  
 پشت و پهلوهایش گذاشتند و اخرا را مرهم با تخماق مغزش را متلاشی  
 نمودند ناصرالدین شاه لوح مبارک را که قیمت اعظم آن به لسان  
 عربی و در قسمت فارسی آن مرقوم بود که "ای کاش رأی جهان آرای

پادشاهی بر آن قرار می‌گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع میشد  
 و در حضور حضرت سلطان اتیان حجّت و پرهان مینمود و ایمن  
 عبد حاضر و از حقّ آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر  
 در ساحت حضرت سلطان واضح و لایح گردد. برای حاجی ملا  
 هلی کنی مجتهد بزرگ دارالخلافت فرستاد تا با استشارت دیگر  
 مجتهدین جوابی بر آن مرقوم دارند و او بجای جواب به قتل رسو  
 مظلوم فتوی داد و ناصرالدین شاه آنرا نزد مشیرالدوله فرستاد  
 که برجال و وزراء دولت عثمانی نشان دهد و از آنها بخواهد که  
 بر شدائد بیفزایند و مشیرالدوله وقتی لوح مبارک را خواند یقین  
 کرد که اگر آنرا بر آنها بخواند از مظالمی که بر آنحضرت روا داشته و  
 بلایا و مصائبی که از حبس و نهب و زجر بلا زنب بروی وارد نموده اند  
 و علماء و رؤساء مذہب از مواجبه و محاجّه با آنحضرت ابا و استنکاف  
 کرده متأثر خواهند شد و نتیجه معکوس خواهد بخشید آنرا -  
 پوشیده داشت و در عوض به قونسولهای بغداد و مصر نگاشت  
 که رویه دولت عثمانی به بابیه تغییر یافته از هرگونه اقدامی در باره  
 آنها آزاد میباشند و وقتی این خبر به بغداد رسید و شیخ عبدالحسین  
 بشنید بلوائی برآید انداخت و جمعی از بابیه را که تعدادشان  
 از هشتاد متجاوز بود در بدر و آواره ساخت چند نفری مضروب و یکی  
 دروغر مقتول شدند و نفوس از مشاهیر بابیه مثل شیخ حسین  
 انوزی و شیخ ابوتراب اشتها ردی از احرف بابیه طاقت نیاورده و  
 درگذشتند و والی بغداد که مقاله نگار میگوید بواسطه قبول تابعیت

دولت عثمانیه چتر حمایت بر سر بابیه گشوده بود بانوایای سینه  
 شیخ و قونسول همراه شد تعدادی امنیه بر آنها گماشت تا آنها  
 که جانی از آنها مرائب و متاعب بدر برده بودند بموصل  
 رسانند. و در مصر هم تضيیقاتی از جانب میرزا حسن خان خوئی  
 قونسول ایران فراهم شد. و آن لوح مهیمن سلطان همان است  
 که مقاله نگار آنرا به نامه ای تعبیر کرده و گفته اند حضرت به الله  
 پسر ازینجاه سال تجربه و احساس عدم توانائی برای مقابله با  
 ناصرالدین شاه جهت اظهار تبعیت بناصرالدین نوشته اند  
 و بعد از بیست سال در پایان مقاله سیاح نقل گردیده است.  
 بانسانی هائی که مقاله نگار میدهد ما یقین داریم که ایشان لسوح  
 مهیمن سلطان را دیده اند و از اینکه آن چنان لوحی را نامه ای  
 آن هم برای اظهار موافقت با ناصرالدین شاه دانسته تعجبی -  
 نکردیم زیرا از فاتحه مقالشان دانسته بودیم در این بحثی که شروع  
 کرده اند مقصدشان آن بوده که با قطع قسمت های اصلی وقایع  
 تاریخیه و وصل بامور غیر مرتبطه و خلق و جعل مسائل غیر حقیقیه  
 و خلاصه با تخلیط و تغلیط ردی بر امر الله بنویسند ایشان یقین دارند  
 اهل بهاء را بهر نسبتی منسوب دارند مردمی که قریب يك قرن  
 و نیم اسماعشان به شنیدن مفتریات و اکاذیب هر جالس منبر و کاتب  
 دفتر عادت یافته با حسن قبول خواهند شنید و کسی به مآخذ -  
 نوشته های ایشان رجوع نخواهد کرد و اگر هم اهل بهاء در رفع  
 شبهات و تصحیح اشتباهات و جلّ تشکیکات ایشان چیزی بنویسند

باهمه وعده ای که بدرج آن بدون زیاد و کسر داده و میدهند -  
 حتی يك سطر آن را نخواهند نوشت پس از هر کس که این سطور را  
 میخواند بکمال احترام است دعا میشود که بهمین مسئله اخیره ای  
 که مقاله نگاری آب و تاب بسیار نوشته ولوح سلطان رابه نامه ای  
 جهت سازش و اظهار اطاعت به ناصرالدین شاه تعبیر کرده توجّه  
 فرمایند این عبد جمعاتی از آن منشور الهی رازیب این اوراق -  
 میسازد ببینند جز اعلان سظهریت و بیان بیئت و اتمام و اکمال  
 حجّت ایضاح مسئله نصرت هیچ جمله و حتی کلمه ای در آن  
 لوح مبارک هست که راعحه سازش و اظهار اطاعت از آن استشمام  
 شود .

قوله جلّ سلطانه وعظم برهانه : يا سلطان اقسّمك برّيك الرحمن  
 بان تنظر الى العباد بلحظات اعين رأفتك وتحكم بينهم بالعدل  
 ليحكم الله لك بالفضل انّ ربك لهو الحاكم على ما يريد . . . . .  
 قلانه اوقد سراج البيان ويمده بدهن المعاني والتبّيان تعالى  
 ربك الرحمن من ان يقوم مع امره خلق الاكوان انه يظهر ما يشاء  
 بسلطانه ويحفظه بقبيل من الملكة المقربين . . . يا سلطان  
 انّ كنت كاحد من العباد وراقداً على المسهاد مرت على  
 نسائم السبحان وعلقتى علم ما كان ليس هذا من عندى بل من  
 لدن عزيز عليم وامرنى بالنداء بين الارض والسما . . . . . ويزلك ورد  
 على ما تدرقت به عيون المعارفين . . . . . يخاطبني القلم الاعلى  
 ويقول لا تخف ان اقصر لحضرة السلطان ماورد عليك ان قلبه

بين اصبعى ربك الرحمن لعل يستشرق من افق قلبه شمس  
 العدل والاحسان كذلك كان الحكم من لدى الحكيم منزولاً . . . . .  
 لاخير فيما ملكته اليوم فسوف يملكه غداً غيرك ان اختر لنفسه  
 ما اختاره الله لاصغياؤه انه يعطيك فى ملكوته ملكاً كبيراً . . . . .  
 حسب الاذن واجازه سلطان زمان اين عبد از مقرر سرير سلطانی  
 بمراق عرب توجّه نمود و در واژه سنه دران ارض ساکن و در مدت  
 توقّف شرح احوال در پيشگاه سلطانی معروض نشد و هم چنین  
 بدول خارجه اظهار نرفت متوکلاً دران ارض ساکن تا آنکه یکی  
 از مأمورین وارد عراق شد و بعد از ورود در صدر ادبیت جمعسى  
 فقراء افتاد هر روز باغواى بعضى از علمای ظاهره و غيره متعرض  
 اين عباد بوده مع آنکه ابداء خلاف دولت و طقت و مفایر اصول  
 و اداب اهل مملکت از اين عباد ظاهر نشده و اين عبد به ملاحظه  
 آنکه مبارک از افعال معتد بين امرى منافی رأى جهان آراى سلطانی  
 احداث شود لذا اجمالى بباب وزارت خارجه ميرزا سميد خان  
 اظهار رفت تابه پيشگاه حضور معروض دارد و به آنچه حسب  
 سلطانی صدور يابد معمول گردد مدتها گذشت و حکمى صدور نيا  
 تا آنکه امرى مقامى رسيد که بيم آن بود بختت فسادى برپا شود  
 و خون جمعى ريخته گردد لا بداً حفظاً لعباد الله معدودى  
 بوالى عراق توجّه نمودند اگر بنظر عدل در آنچه واقع شده ملاحظه  
 فرمایند بر مرآت قلب منير روشن خواهد شد که آنچه واقع شده  
 بمصلحت بوده و چاره ای جز آن بر حسب ظاهر نه . . . . . ای  
 پادشاه زمان چشمهای این اوارگان بشطر رحمت رحمن متوجّه

وناظر والبهته اين بلا يا رارحمت كبرى ازبى واين شدائد عظمى  
رارخاء عظيم ازعقب . . . . يا سلطان قد جنت مصابيح الانصاف  
واشتعلت نار الاعتساف فى كل الاطراف الى ان جعلوا الهلى اسارى  
من الزوراء الى الموصل الحدباء ليس هذا اول حرمة عتكت  
فى سبيل الله ينبغى لكل نفس ان ينضويذ كرفيما ورد على ال  
الرسول ان جعلهم القوم اسارى وادخلوهم فى دمشق الفيحاء  
وكان بينهم سيد الساجدين وسند المقرئين وكعبة المشتاقين  
روح ماسواه فداء . . . . فونفسه الحق لا اجزع من البلايا فى  
سبيله ولا عن الرزايا فى حبه ورضائه قد جعل الله البلاء غادية  
لهذه الدسكرة الخضراء وذبالة لمصباحه الذى به اشرق  
الارض والسما . . . . ان البصير لا يشغله المال عن النظر الى  
المال والخبير لا تصكه الاموال عن التوجه الى الغنى المتعطل  
اين من حكم على ما طلعت الشمس عليها واسرف واستطرق فى  
الدنيا وما خلق فيها ، اين صاحب الكتيبة السمراء والراية  
الصقراء اين من حكم فى الزوراء واين من ظلم فى الفيحاء واين  
الذين ارتعد الكنوز من كرمهم وقبح البحر عند بسط اقمهم و  
همهم واين من طال ذراعه فى العصيان ومال ذرعه عن الرحمن  
اين الذى يجتبى اللذات ويجتنب اثار الشهوات اين ربات الكمال  
وذوات الجمال اين اغصانهم المتمايله وافنانهم المتطاولة  
وقصورهم العالیه وساتينهم المعروشه . . . . ياملك قدر ايت  
فى سبيل الله مالا رأت عين ولا سمعت اذن قد انكرنى المعارف

وضاق على المخاوف قد نصب ضحاح السلامة واصفرضحاح  
الراحة كم من البلايا نزلت وكم منها سوف تنزل امشى مقبلا الى  
العزير الوهب وعن ورائى تنساب الحباب . . . . ليس الامر كما  
يظنون غدا يرون ما ينكرون . . . . تالله لو ينهكنو اللغب و  
يهلكى الشغب ويجعل فراشى من الصخرة الصماء وموانسى -  
وحوش المرآء لا اجرع واصبر كما صبرا ولو الحزم واصحاب العزم -  
بحول الله مالك القدم وخالق الامم واشكر الله على كل الاحوا  
ونرجو من كرمه تعالى بهذا الحبس يعثق الرقاب من السلاسل  
والاطناب ويجعل الوجوه خالصة لوجه العزير الوهب . . . .  
فسوف يعلمون القوم مالا يفقهونه اليوم اذا عثروا بهم وطوى  
مهادهم وكنت اسيا فهم وزلت اقدامهم لم اد رالى متى يركبون  
مطية الهوى ويهيمون فى هيماء الغفلة والغوى . . . . فور ربى  
لو خيرت فيما هم عليه من العزة والغناء والثروة والعلاء و  
الراحة والرخاء وما انا فيه من الشدة والبلاء لا اخترت ما  
انا فيه اليوم والآن لا ابدل ذرة من هذه البلايا بما خلق فى  
ملكوت الانشاء . . . . هذا الهيكل الذى وعدتم به فى الكتاب  
تقربوا اليه هذا خير لكم ان انتم تفقهون  
اگر مقاله نگار در ادعای خود صادق اند خوب بوديك ايه از اين  
لوح مبارك را نشان دهند كه ادنى دلالتي بر اظهار تبعيبت و سازش  
كند اين از شان يك نفر محقق بسيار بعيد است كه مطلبى را با اين  
وضوح و صراحت برخلاف حقيقت بنويسد و آنچه از تاثير نوشته ها

آخوند زاده و مکاتیب جلال الدوله و کمال الدوله و اصلاحات  
 میرزا جعفر خان مدیر الدوله و جریات ملکی گفته و جابجا به هم  
 پیوند داده اند شاید خودشان بهتر از هر کس میدانند که این  
 نوشتجات خیلی کوچکتر از آن بوده که در شریعتی که بمشیت الهیه  
 تأسیس یافته موثر واقع شود و اگر هم آنان سخنی ببداعت گفته  
 آن تاثیر شریعت الهیه و تعالیم بدیعه بوده که به افکار نورانی  
 داده و در جمیع شعبون جسمانی و روحانیه جوامع مشربیه تحول  
 و تطور شگرف بوجود آورده است . طلوع این امرا عظم اگر  
 از همه نتایج اخلاقیه و اثرات روحانیه اثر چشم پوشیم هرگز  
 نخواهیم توانست از تأثیرش در ازاله خرافات باطله و امحاء اوهام  
 داهیه که بمورد رطی متجاوز از ده قرن در اذهان و اذمه  
 انباشته شده بوده منکر شویم آنچه ریشه بسیاری از اوهام  
 و خرافات و باطیل مذکوره در کتب سالفه راست کرده تعالیم این  
 امرا عظم است و از این مقوله سخنان درباره حضرت رسول اکرم  
 هم گفتند و نوشتند که سفر آنحضرت به شام و ملاقاتش با پیر روان  
 ادریان صاحب کتاب مثل نصاری و مشاهده مراسم مذهبی آنان  
 در کنایس و کلیساها و نیز شنائیش با راهب بحیرانام در بصری که  
 گفتند مانوی بوده و هم چنین حشرونشرو نشست و برخاستنش  
 عداس مولی حو یطب بن عبد العزیز و یسار غلام ابن الحضرمی و  
 حبر مولی عامر که اهل کتاب بودند در افکار آنحضرت تاثیر  
 گذاشت و حتی بعد از آنکه برسالت مبعوث شد و آیات قرآنیه سمت

نزول یافت قوم گفتند این آیات را از خود میسازد و " اعانه علیه  
 قوم اخرون " و مردم دیگر او را در این کار معاونت میکنند  
 و مفسران مثل ابوالفتح رازی از " قوم اخرون " همین اشخاص  
 مذکور را نام بردند و صاحب کتاب پیامبر روح آص ۲۱ نوشت  
 که ( پیشروان تجدید فکری و تحولات عقیده ای پیش از بعثت  
 پیامبر چند نفر بودند که برجسته ترین آنها ورقه بن نوفل ابو بکر بن  
 ابی قحافه - زید بن عمرو ، عبدالله جحش ، عثمان بن الحویث  
 رباب بن البراء - اسعد بن کریب الحمیری - قس بن ساعده  
 و اباقیس بن صرمه بودند شهرت داشت که این چند نفر هیچگاه  
 به بت های رنگارنگ مگه و حجاز سجده نکردند بعضی از آنها  
 بدین موسی و عیسی گرویدند و سنت گلا یوتسدل در کتاب تنویر الالفام  
 فی مصادر الاسلام آورد که " . . . اکثر القرآن و اغلب عقاید  
 اخذت بلاشک و شبهة من الادیان الاخری و من الکتب التسی  
 کانت موجوده فی ایام محمد ص " و از این قبیل سخنان سخیفه  
 مخالفین سابقین گفتند و ظرفی نیستند . امید آنکه لاحقین  
 از سوء مآل و عاقبت احوال منکرین قبل عبرت گیرند .

نهم آذر ماه ۱۳۵۴